ما شاء الله ولا قوة الا بالله

بفضل منشی نثر نثره و ناظم نظم گلستان کتاب هذا مشتمل فوائد عجیب و غریب مسمی به

انشای عجیب ۱۲۹۱

باهتمام عاجز محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور تربیت یافته حضرت ابو المعظم محمد مصطفی خان صاحب مرحوم

در مطبع نظامی واقع کانپور ۱۲۹۱ھ مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدهای بی منتها و ستایشهای لاانتهاء خالقی را رواست که رایت والای آفرینش از فرش زمین تا عرش برین چنانچه باید افراشت و ثنای وافر و حمد متواتر صانعی را سزاست که آیت زیبای خلقت از تحت الثری تا فوق سما بنحویکه شاید نگاشت فلک الافلاک از بحر قدرت او قطره ایست و نیر اعظم از آسمان حکمت او ذره کنگره قصر کبریای جلالش رفیع تر از انست که کمند اوهام بدانجا تواند رسید و فضای بیدای کمالش وسیع تر از انست که طائر عقول در هوای او تواند پرید و صفات عظمتش از وصمت بدایت معراست و عظمت صفاتش از منقصت نهایت منزه و مبرا **مثنوی** جهان بادشاها خدائی تراست ❊ ازل تا ابد بادشائی تراست ❊ توئی اول و آخر جمله چیز ❊ نه آغاز داری نه انجام نیز ❊ ز تو بیخبر عقل دانش پناه ❊ تصور بکار تو گم کرده راه ❊ و درود نامحدود و صلوة غیر معدود نثار روضه منوره سرور کونین و کعبه دارین صاحب قاب قوسین که در تمهید شریعت غرا دقیقه از دقائق ناصحی نگذاشت و تحیة زاکیه و ادعیه وافیه تحفه جناب فیض مآب سلطان عرب و عجم برگزیده آفریدگار عالم که در آرایش محفل شرع از اصل تا فرع رای جهان آرای جز بترتیب پسندیده نگماشت **نظم** خاتم فقر انگینه از و ❊ ملک درویش را خزینه از و ❊ از همه خلق بیش دانسته ❊ فقر را فخر خویش دانسته ❊ صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم **اما بعد** ازین برای انور و خاطر ضیا گستر دانایان خرده وری عالی

رایان هنرپرور مخفی و مستتر نماند که بندهٔ احقر و ذرهٔ افقر محمد جعفر ولد شیخ محمد فاضل که بتالیف این صحیفهٔ رنگین
و تصنیف این رسالهٔ لطافت آگین پرداخت از ساکنان قصبهٔ بجنور است و قصبهٔ مذکور محالی است از اعمال
سرکار لکهنو متعلق بلاد هند خطه ایست دلپذیر و مکانی است بی نظیر ظاهرش چون باطن عارفان خدا آگاه صاف
مصفا و باطنش بسان ظاهر دولتمندان عالی جاه آراسته و خوشنما صحنش چون بیاض چهرهٔ سهی قدان حیرت
افزا و مرغوب و فضایش مانند سواد دیدهٔ ماه رخان دلکشا و خوب قامت محبوبان گلشنش محسود طوبی و عارض معشوقان
مهوشش حسرت ید بیضا ذهن پیران عالی رایش بر عطارد سبقت نموده و دست شجاعان ثابت پایش از بهرام
گوی پردلی ربوده دل درویشانش از غایت استقامت چون حال ارباب اقبال غنی خاطر اغنیایش از نهایت
بلا میت مانند ضمیر اصحاب فقر فارغ از منی اگرچه در آبادی شهرت خرد و کوچک واقع شده اما بمقتضای
أَقَلُّ جِبَالِ الْأَرْضِ طُورٌ وَإِنَّهُ لَأَعْظَمُ عِنْدَ اللهِ قَدْرًا وَمَنْزِلًا بحضرت صمدیت قدرش
افزونست و منزلتش از احاطهٔ فهم بیرون و دلیل رجحانش آنست که بسیاری از واصلان حق و مقبولان داور
مطلق در سوادش آسوده اند خصوصاً زبدهٔ خدا آگاهان قدسی صفات قدوهٔ شهیدان صاحب کرامات زینت
محفل جنان بهار روضهٔ رضوان تاج تارک افتخار گوهر درج اسرار سمای عظمت را رخشنده قمر حضرت ملک محمد آنکه
چون صدیق اکبر آوازهٔ صدق و صفایش در گنبد نیلگون پیچیده و مانند حضرت فاروق طنطنهٔ عدل و مجاهداتش
از قاف تا قاف رسیده و بعنوان جناب عثمان گوی حیا و آزرم از عالم ربوده و بسان حیدر کرار طریق سخاوت و کرم
پیموده خاک آستانش قبلهٔ حاجات ست و سدهٔ فیض نشانش کعبهٔ مرادات شاخ دوحهٔ جلالتش سر بسدرة المنتهی
کشیده و بیخ شجرهٔ کمالش بتحت الثری رسیده مردم دور و نزدیک از ترک و تاجیک بکراماتش معترف و مقرانه
و غنی و فقیر بتقبیل عتبهٔ گردون رتبه اش معزز و مفتخر نی نی حقوق ملائک باستان بوسی او ممتاز و فلک الافلاک
برای طواف روضهٔ منوره اش در اهتزاز از جای والای خود در مقام دلپذیر اختیار نموده اشعار
سحر کز تیغ او معموره هند + باسلام اندر آمد تا لب سند + زهی غازی که گرد از تیغ خونخوار + بقدرت
بت پرستان را نگونسار + بکند حکمش سرای کفر غارت + بتابد بخیه بر دیو شرارت + پناه آوردش دنیا و دین را +
رواج از خنجرش تاج و نگین را + فلک یک گوشه از ایوان قدرش + زمین یک گل ز نشا دروان صدرش

ازانجا که ثنا و اوصاف آن مهر صاحب کمال فراتر از اندازهٔ وهم و خیال ست و زبان زبان آوران در صفت
وستایش آن سرگروه شهدای والا شکوه لال آجرم این شکسته بال مبادرت در ینمقام از ادب بعید انگاشته
سبب تالیف این نسخهٔ لطیف بمعرض عرض می درآرد که چون سعادت طراز محمد نواز که باین فقیر قادری
رابطهٔ برادری بسیار دنیا سازی و مهربانی بسیار بهم از قصبهٔ سوبهیه محال قانونگوئی خود جدا شده در وطن
مالوفهٔ مولف رسیده بخانهٔ مجموعهٔ تلطف و تعطف شیخ پیر محمد ولد شیخ محمد یوسف باستقامت ورزیده خواهش
خواندن نموده لیکن انشائیکه درخور رس او باشد برو در دست بهم نداد لهذا این مستهام مکتوباتی که در سالف ایام
از طرف خود و بعض دولتمندان عالیمقام و برادران ستوده فرجام تجمعی از بزرگان و عزیزان ارقام نموده بود
و هر واحد از تکلف صنعتی خالی نیست فراهم آورده بترتیب آن پرداخت باستصواب حقائق و معارف
آگاه قدوهٔ درویشان ثابت قدم شیخ محمد خرم مهین برادر بسه نوع مرقوم ساخت **نوع اول**
در مکاتبات **نوع دوم** در مراسلات **نوع سوم** در رقعات **نوع اول** در مکاتبات
مکاتبهٔ اول بخدمت ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة العارفین مقبول حضرت خداوند شاه غلام
نقشبند از طرف مخدومی شیخ محمد خرم مشتمل بتلازم پارچهٔ تحریر یافت آفتاب هدایت آن زیب خرقهٔ معرفت
وایقان زینت دلق طریقت و عرفان دیباچهٔ کتاب خدادانی خاتمهٔ باب مسلمانی خلاصهٔ درگاه احدیت
مقبول جناب صمدیت واقف عمل جبروت و ملکوت دانندهٔ اسرار لاهوت آنکه چرخ اطلس مقابل گلیم
کرامتش بی اعتبار ست و کسوت زرنگار شمسی پیش جبهٔ عظمتش بمقدار جامهٔ سالوس دیو رجیم بکسب کمال
او چون کتان از ماه پاره گردیده و خناس خباثت اساس بحسن مجاهدهٔ او چون خفاش از خورشید در
ظلمت ناکامی خزیده بر مفارق معتقدان راسخ الاعتقاد روشن و تابنده باد بعد از تسلیمات عقیدت
سمات و آرزومندی خدمت لازم البرکت که در عرصهٔ قرطاس نمی گنجد بمعرض عرض می درآرد که این عبودیت
کیش از آن پیش در جبلهٔ اتاوا باد لاو رسیدان فتوت و فیض خاتم مروت محمد حاتم که از روی ظاهر برتن زیب
از پیرهن و تسبیح دارد و در باطن جز یاد حق همه را هیچ می انگارد میگذرانید ناگاه از مدت شش ماه شوق الهی
در نهان خانهٔ باطن این عقیدتمند ظاهر و باطن استیلا یافته و آتش عشق کبریا از مهر سینهٔ دل اگرفته

تا چار خانهٔ جان را از متاع محبت دنیا خالی ساخته و ترک نوکری کرده بخانه رسیده و بگوشهٔ خاکساری

متزوی شده به بندگی خداوند حقیقی که بر هر کسی لازم است مقید گردید هر چند مردم از بر اینکه از هیچ ممر وجه

معیشت میسر نیست زبان ملامت دراز کرده اما بمقتضای وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

ازین غم ندارد و بلکه ازین جهت که روزهای نامرادی شب معراج مردان واقع شده کسالهٔ این جهان را

بحال خود بهتر از جمعیت و آرام می پندار دار آری آنهاکه لذت فقر و فاقه یافته اند هزاران درم و دینار را

کمتر از شیر می شمرده اند و از اغذیهٔ لطیف در گذشته بنان جوین قناعت کرده و همچنین از هوس زربفت

و بافته زرتافته و جامهٔ لک الاز نیلک و کمخواب کم در بسته اند بیت در حریم صندرهٔ جنت با صد منت

مهدها هر که او از باغ عزلت نم بوئی یافته ❊ قبلهٔ آمال و امانی سلامت مراد این نامراد از ارسال این

رسالهٔ نیاز آنست که اگر بتوجه خاص پیمانهٔ این قلیل البضاعت را چند ساعت در خلوت با سعادت

بار بخشند از سر قدم ساخته بخدمت فیض موهبت بشتابد و آنچه برین ذره مثال گذشته و میگذرد بتحریر

راست نمی آید که مفصل بخدمت آن آفتاب سپهر کرامت التماس نماید فرد دگر بیا بهم محرم تازه چو گل ❊

خار خار غم ز دل بیرون کنم ❊ پیراهن ولایت که هزار کسوت سکندری و دارائی بیک تار آن نیرزد تا یوم

القیامت بقامت با کرامت زیبنده باد مکاتبهٔ دوم بخدمت آذین بند شهرستان سخندانی گره کشای

عقدهای معانی میرلتانی از طرف محمد اکرم متخلص بلازم بلاد تحریر یافت خالق ذوالجلال و صانع بر کمال که

مکهٔ متبرکه را بکعبهٔ شریفه زیب بخشیده و مدینهٔ طیبه را با ستقامت سرور عرب و عجم محترم گردانیده مصر مسرت و شهر

بهجت بذات مجموع حسنات سراج محل صفوت و صفا فارس مضمار فطانت و دکا سهیل یمن سعادت مشتری

بازار سیادت نور باغ اصطفا نور چراغ ارتضا شیراز و بند نسخهٔ انبساط سلسلهٔ جنبان بزم نشاط رونق پذیر

دارا و جرعه آشام جام اخلاص محمد اکرم دعای صافی از زنگ ریب و رنگ که انوار استجابت از ابتدای آن

پیدا و سلامی مبرا از شائبهٔ ریا و تزویر که آثار اجابت از آغاز آن هویدا باشد تحفهٔ محفل عدن منزل نموده

مکشوف قلب که زنگ آئینهٔ حلب ست میگرداند که آرزومی مواصلت لازم العشرت نه بحد یست که

بتحریر در آید و اشتیاق صحبت وافی البرکت نه بمثابه ایست که زبان بتقریر آن کشاید بیت شنیده ام

سخن خوش که پیر کنعان گفت ٭ فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت ٭ وعلاوه اینهمه فراق ناگفتنی از
عدم یادآوری آن طوطی هند سخنوری چه نویسد که درین مدت گاهی بتشریف مکاتبات شریف دل دوستان
مهجور ولی سروسامانان مهجور خوشوقت و پر سرور نگردید صبح و شام ازین فکر که آیا چه تقصیر ازین سوره خوان
اخلاص صورت گرفته که عوض آن اینهمه کم توجهی بوقوع پیوست چون موم در کورهٔ غم میگدازد و همیشه ازین
اندیشه که خدایا چه قصور در مراتب محبت ازین بوریا نشین کلبهٔ بیریا بوجود آمده که در بدل آن چنین چنین
ملاطفت افتاد چون شمع در فانوس الم میسوزد بیت مارا چو روزگار فراموش کرده ٭ آیا شکایت از تو کنم
یا ز روزگار ٭ بر خلاف گذشته ازان مشک ختن فرزانگی توقع آنست که اگر خطائی معلوم شده باشد
از راه عطا عفو فرمایند نه اینکه بخار آورده از التفات دوستانه محروم سازند یعنی از گوشهٔ دل مهر منزل
محو و منسی نفرموده بتسطیر مراسلات بهجت آیات روی مخلصان را که مانند کهربا زرد است رشک لعل
بدخشان سازند دوستا اعتضادا درینولا از وقائع صوبهٔ بنگاله بعرض والا رسیده که پالداس و متهرامل
برهمنان گجراتی در سواد مقصودآباد و لعل نام بتی از سنگ تراشیده و از سیاه دلی باتفاق جمعی از متمردان
سطر دو معبود خود قرار داده می پرستند و هر روز مردم بسیاری از دور و نزدیک و از ترک و تاجیک هجوم پیش
آورده طریق ضلالت میسپارند از آنجا که نیت حق طویت بندگان حضرت ظل سبحانی همگی بر رواج دین اسلام
و دفع آیین کفر و ظلام معروف است چنانچه اگر بالفرض سوای ممالک هندوستان در ایران و توران خواه
در روس و خراسان منکری حادث شود تا آن واسطهٔ کفر و بطلان بکلی مندفع نگردد پای همت والا از رکاب
عزیمت آن سمت بیرون نفرمایند حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که شاهزادهٔ عالی نسب
بهار بوستان دولت مستقیم شاهزادهٔ محمد عظیم آن گروه ضلالت پژوه را بسزا رسانند و بت مردود را بشکنند
و بجای آن مسجدی عالی بنا کرده مقرر کنند که جمعی کثیر از مسلمانان روشن ضمیر بعبادت حضرت متعال و طاعت
ذو الجلال مشغول باشند اما ازان مایهٔ فطانت و ذکاوت عجب روی نمود که با وجود قیام داشتن ایشان
شهوانخه نگاری خروج شاهزادهٔ عالم و عالمیان و روی دادن اینقدر مهم در آن نواح بروقت داخل اخبار
سوانح نکردند تا آنکه از طرف دیگر بمسامع حقائق مجامع رسید مقرب حضرت خاقانی میرزا یار علی بیگ

بارها فرموده‌اند که ایشان با آنکه مرزا لاهوری برادر آن ملا در بنارسی معامله متعلقه مورد عتاب شده از
غضب سلطانی نمی‌ترسد و فی الواقع جای عتاب ست آینده انسب آنست که هر قدر که بروده
بعنوان خوب و طرق شایسته بوقت داخل افراد سوانح میکرده باشند نه اینکه بعد از خرابی بصره معروض
عرض در آرند تا ماه نخشب در چاه نخشب ست بعنایت ذو المنان چهره جمعیت آن شگوفه ریاض ایالت
چون بدر سپهر درخشان باد مکاتیبه سوم مشتمله تلازم ثوابت و سیار از طرف محمد مراد تحریر یافت بنده جمیع
جمیع ممکنات که عقول عشره چون افلاک تسعه در فضای بدیع قدرت او سرگردانست آن مهر سپهر
بدر اوج رافت قطب عرش سخنوری اختر دانش پروری نخل پیرای ریاض سعادت مشتری جبین تعلق
محمدی بیان سجدی را از کسوف آفات زمان و خسوف بلیات جهان در پناه دارا د سنبله خرمن وداد
سلاسیکه سبو چیان چرخ اطلس آفرین خوانند و دعائیکه کروبیان فلک الافلاک بستایند بهر محفل قیض منزل
روشن رای قمر ضیای جی ساز دارا ن وقتیکه سراج زمانه فیما بین تیغ مهاجرت کشیده و عقرب ایام بیبانه یکدیگر
نیش مفارقت زده خاطر این جگر گزین چون حوت بی آب در شدت و اضطراب ست و مانند سیاره همیشه سرگردان
و بیقرار و تن در لاغری چون هلال انگشت نما گردیده و در ناتوانی اظهر من الشمس گشته حاصل که اگر شمه از درد فراق در
میزان تحریر سنجد نگنجد و اگر رنجی از الم جدائی بر کرسی تقریر نشاند صورت نبندد بیت توان بقلم نوشت شوق
گر تیر فلک شود دبیرم ✻ از حضرت کردانتده دوری و داستدعی آنست که اسد سعادت را صعود ساز د تا قوز
حریان را اگرچه چون جوزا دو سر داشته باشند از میان بردارد و خلل ست راهی چنانچه سماک رامح باشد سرطان راه
زیر پا در آرد امید که تا بنات النعش مباعدت به پروین مواصلت مبدل گردد و دوری صوری را راس و ذنب مقطوع
شود با آفتاب یاد آوری کلبه احزان این بی دماغ گم نام را منور گردانند و الانظار شنیده شد که در شهر حبیب شادی
کتخدائی غره ناصیه سعادت مندی ستاره آسمان بخت بلندی مخدوم زاده ستوده سیر محمد انور مقرر گشته باستماع
این نوید جهان امید ثریا وار عقد جمعیت در دست یافت و سهیل نشاط در یمن خاطر تافت آویخته زهره
و مشتری جبین قران این سعدین را که هواخواهان عقیدت اندوز برای آن صباح و مساوست دعا تا فرقدان افراز
دارند در ایام مسعود بحسب دلخواه صورت پذیر ساخته موجب فرحی و فرخندگی گردانا و اگرچه بیجا استماع انجمن فرصت

اشرمیخواست که خود را بخدمت رساند اما چون معلوم نیست که در ماه مرقوم کدام تاریخ قرار یافته لهذا متوقف شده
مرقوم خامهٔ نیاز میگردد که تاریخ معهود زود این رهی را آگهی دهند تا در آن ایام سعادت فرجام رسیده یوسف دل را
که از جور اخوان زمان در چاه غم ناکامی بست بدلو ملاقات سامی برآورده عزیز مصر مسرت گرداند و بالفعل از عدم رسیدن
فقیر حمل بر تقاعد و تقصیر نفرمایند خالق قوس و قزح تیر آرزوی خدام بهدف مرام مقارن داراد **مکاتبهٔ چهارم**
بخدمت برگزیدهٔ بارگاه صمد میان گل محمد مشتمل بر تلازم گلزار تحریر یافت نخلبند حقیقی حدیقهٔ آمال و امانی آن بهار بوستان
معانی گل گلزار سخندانی سرو جویبار اهلیت صلصل شاخسار آدمیت را القطرات سطرات عنایت سقایت شگفته
و ریان دارد بعد دسته دستهٔ شوق و چمن چمن اشتیاق که سوسن زبان از بیان آن مانند لاله سربسته دهان ست
گلشن شوق ضمیر گلشن نظیر می نماید گلدستهٔ گلبن وداد یعنی رقیمهٔ مسرت شمیمه که سوادش چون طرهٔ بنفشه مویان عطر بیز
می نمود و بیاضش مانند چهرهٔ گلرویان دلاویزی میکرد در هنگامیکه نرگس وار چشم انتظار کشاده بود و از غایت نگرانی
عندلیب از فراق گل خار خار در جگر داشت بدست شمشاد جلوه داد که پیک صبا از تیز رفتاری شرمسار ست چهرهٔ ورود
افروخت بمطالعهٔ آن دماغ دوستان یکرنگ طراوت تازه گرفت و گلستان خاطر محبان صمیم القلب گل گل شگفت آنچه
از احداث باغچه متصل باغ ثمرهٔ شجرهٔ اقبال و نامداری عز گلزاری و طلب داشتن بعض نهال مثل کیله و اناناس و شفتالو
و انگور و زردآلو و امثال آن قلمی بود خیلی بر حسب طلب بهی باب لازمهٔ سعی و تلاش بکار برده از شهر اینکه در اینجا
باغی چنانچه باید نیست بنا علیه بدست نیامده لیکن چون عنقریب رفتن گلابی باغبان جانب مستقر الخلافة اکبرآباد
میشود نورستهای سرو سهی و نوبادهای سیب و بهی و دیگر آنچه آن سرمایهٔ مروت و بهی ازین رهی طلب داشته اند از
باغ خواجه پهول و لاله نهال چند طلبیده ابلاغ داشته خواهد شد بالفعل آن مجموعهٔ حسنات نهالهای توت
و آت و گلهای از قسم چنپا و نواری از قصبهٔ بارهی طلبیده بنشانند از رهگذر عدم فرستادن نهالهای چون سنبل
پیچ و تاب نخواهند خورد و ازین دوست بیریا که تخم یکرنگی در زمین دل میکارد غباری بخاطر نخواهند آورد اگرچه بیخ اخلاص
فیما بین آنقدر استحکام یافته که از صرصر این قسم مقدمات متزلزل نتواند شد اما بر مزید احتیاط القلم آمد دوستی با مقتضی
آنست که همیرین نمط به نکهت بیاض قائم عنبر شمایم که خسته خاطران فراق را بمنزلهٔ دوا و بینوایان بادیهٔ اخلاص را مایهٔ
صد برگ و نوا تواند بود معطر و معنبر دارند ریاض عمر و دولت همیشه در بهار و از خزان آفت دوران بر کنار باد

فرد تا بود زندگی خضر بگیتی جاوید • سبز باد چمن عمر تو از آب بقا • مکاتبه پنجم بخدمت سیادت و نقابت
پناه میر محمد شاه مشتمل بتلازم اسپ تحریر یافت تا رخش مهر در میدان نیلگه سپهر بهمیز قضا و رنگ تازست و
سمند ماه بجولانگاه چرخ کبود بتازیانه قدر در اهتزاز توسن جمعیت و آرام رام آن شهسوار عرصه جنگ مروت
سرخیل ارباب فتوت اختر برج نقابت گوهر بی نظیر درج نجابت نقاوه دودمان مجد و علا زبده خاندان عز
و اعتلا باد از انجا که اظهار جوش و خروش باطن محبت مواطن شیوه ستوده صدیقان و زکارست مخلصان بیریا
را ازین رو به عارلا جرم عنان ادهم قلم را یکبارگی ازان وادی معطوف داشته بشاهراه مدعا جولان میدهد که
درینولا از زبان حسن خان سوداگر ساکن پهلواری ظاهر شد که عزت خان سوداگر چند راس اسپ از جنس کچهی
و مجنس پیش خواجه مشکی ناظر سرکار نواب مستطاب الالقاب آورده از انجمله اسپ نجاب مشاهده افتاد که ابلق ایام چنان
فرس خوش ترکیب گاهی ندیده و گوش زمانه تازی نژادی بدان خوبی و جمال از زبان عربی و لسان ترکی امثال
آن نشنیده در تیز رفتاری باد پائی است و در پوده و تندی و چالاکی تیز رو تر از شبدیز خسرو گویی عرفی شیرازی این
بیت در وصف آن گفته بیت • بعمد طوفان نمیگردد تنش غرق • بدریا موج بر روی هوا برق • فی الجمله
خواجه مذکور نظر بر بیش قیمتی آن تراقی اسپ برای خریداری تکه ده صد روپیه دیگر نیز تواستند گرفت سوداگر مسطور
بی آنکه اسپ مرقوم از نظر اقبال عوالی منزلت دیوانصاحب سلمه الله تعالی بگذراند جانب گهوڑا گهاٹ رفته از نجا که
دیوانصاحب قبله عاشق اسپ خوب اندازان و جستیکه تعریف آن شنیده اند میفرمایند که گیرایم طلا و نقره قیمت
آن می شد نمیگذاشتم و نظر براینکه آن زبده بشریت غایت در اسپ شناسی بهره وافر دارند فرمودند که ایشان نزد سوداگر
مسطور رفته اسپ را ببینند بعد شناختن عیب و هنر قیمت مشخص نموده اطلاع دهند که در فرستاده آید از راه عنایات
دو صد روپیه و یک اسپ ابرش معیوب جنگلی خدمتگار فرستاده اند شکر عنایات بجا آورند ملاقات یک راس اسپ
مخلص را نیز مطلوب است استماع رفته که در محلی که آن ملا قیام شد اسپی سرنگ یا بوبچه افغانی هست صد روپیه
قیمت آن مشخص شده تحقیق نموده اگر مناسب بنگارند زر مردم فرستاده طلبید زیاده مرحمت نولسید فقط پست
مکاتبه ششم بخدمت دوست ممتاز یار دلنواز مشتمل بتلازم ترنم و ساز سازنده بزم صفا و قدرکه سنجبزکان
و لولیان چندین نغمه گوناگون برآورده مجلس نشاط آن مخترع آئین خنوری و مبدع قانون نکته پروری سرود فتح

دقیقه سنجان هنرپرور از میان محمد نواز را بعنایت بینهایت آراسته دارا و بعد آرزوی بیکران و شوق بی پایان
که اگر این بی نوا سالها با دای آن مترنم شود هنوز صدائی از آن باب و آوازی از آن رباب بیرون نداده
باشد پرده کشای چهرهٔ مقصود میگردد که برای آن ترنم پیرایه خردمندی ظاهر و هویدا که دو مستدار همیشه با دو
تار و سرود عشاق وار مشتاق میباشد و از آن هنگامه که بهیرون و کلیان مطربان ساکن قصبهٔ سری نگر
بحسب قسمت از هوا خواه یک رنگ جدا شده آهنگ خراسان و عراق نمودند عشق ز طرب دست بهم
نداده و سنگ تفرقه که از جدا شدن اینها بر بربط نشاط افتاده چه گوید و چه نویسد از تصور نی سازهی آنها نای
انبساطی بر دو از یاد خنجری نوازی شان خنجر غم بر سینه میخورد و بهر حال بسیار نگین و نهایت خرد آگین بودند
که فارابی جهان در علم موسیقی امثال ایشان بر روی زمین خدا آفریده چون از مغنیان این سرزمین هیچکس موافق مرضی
پیدا نمی شود شنیده شد که بلال نامی هزار نواز که بتار و سرود مهارت تمام دارد و بزیر و بم زهره را برقص سماع
در می آرد و در ساز رنگ پور میباشد و در سابق پیام پیش آن سرمایه بهجت و آرام تورهی رام قاصد را با مبلغی راه
خرج و یک جامه اساوری بطلب او فرستاده شده بود از ناایمنی راه برگشته آمد و الحال که مخاطره طرف برطرف
شده قاصد مذکور میرسد آمال که آن باریک بین معانی وجه مرسوله رسانیده او را روانه اینصوب نمایند و یک طنبور
خوش اسلوب اگر بچنگ افتد خریده ابلاغ دارند زیاده بجز شوق چه نویسد مکاتبه مقتضم در خدمت سیادت
و رفعت پناه صفوت و نجابت دستگاه زبده دقیقه سنجان معنی شناس میر محمد عباس از طرف محمد قاسم مشتمل بتلازم
طیور مسطور گشت بیت جان من بی رخ تو فاخته وار ٭ سالها شد که میکند کوکو ٭ تمنای لقای آن صلصل
شاخسار دانش تروهی عندلیب بوستان والا شکوهی شایسته دین و دول پسندیده حضرت عزوجل ٭ بدرجه ایست
که حمامهٔ خامه در هوای آن بال و پر کشاید یا طوطی زبان در بیان آن زبان آوری نماید بیت ز شرح شوق قلم
آتش و پر روح الامین افتد ٭ اگر غم نامهٔ تحریر بر بندم ببال او ٭ کو طالعی که برهبری آن سعادت مواصلت
که چون عنقا ناپدید است کبوتر وار بر بام مشاهده پرواز کند کجا بختی که بمساعدت آن شرف ملازمت که مانند سیمرغ
از چشم نهان است چون مرغ دست آموز در دست آید بیت همای اوج سعادت بدام ما افتد ٭ اگر ترا گذری
در مقام ما افتد ٭ از آنجا که این دولت عظمی هر روز متعذر است و شرح شوق آن بقلم و زبان متعسر ناگزیر

حصول آن بفضل خداوندی و دریافت آن بضمیر آن قدردو کوهسار خردمندی حواله نموده بمطلب می پردازد

که در سال گذشته شیخ یسین نامی چند دست چره از کوهستان مورنگ آباد درین سرزمین آورده بود

بوتیمار دجله نا انصافی میرزا کافی که خدمت میر بحری اینجا دارد و از هنگام بانگ خروس تا زردک شدن

آفتاب بطریق ظلم و بیدادی بسیار و بزور پنجه حکومت چون شاهین چنگل تعدی دراز کنده آن طیور را

بی قیمت تر از گنجشک و صعوه گرفت و هر چند درین ماده بمشار الیه گفته شد ولیکن چون طوطی باغش از باده

غفلت و غرور مست هیچ بخاطر نیاورده از ان باز بقول آنکه بیت کی آنجا که هشمندان

چه آواز و رسم بلبل شنوند … احدی از سوداگران و صیادان آن بوم درین دیار رسیده مرغان کوهی از قسم

باشه و بشیره که بهترین جانوران شکاری ست تیز کسی نیاورده از انجا که رغبت دوستدار بر طیور شکاری

بسیارست لهذا بهیس رام نام میر شکار خود را برای خرید جانوران بجانب راجپور فرستاده طرفه آنکه امسال

باز از آن قصبه نیز از تعدی فوجدار آن ملک بر انست غیر از زاغ و زغن و چغد بدیمن دران مکان ندیده

بی نیل مقصود برگشته آمد و هنگام مراجعت دو شارک گویا از معظم آباد خریده بطریق تحفه پیش خیر اندیش آورده

و حال آنکه از بهم رسیدن این قسم طائر انشراحی بخاطر هواخواه دا نگشت آری بیت تهی صد دشت ریحان

پیش بلبل نخواهد خاطرش جز نکهت گل دوست نوازا شنیده شد که میر شکاری از ساکنان قصبه

یوسف آباد عرف کوت ده دست باره کوهی بقسمیکه از تیز پروازی کلنگ و سرخاب را چون تیهو و دراج

میرباید بلکه هیچ مرغ آبی و طائر خشکی از پیش نمیگذارند بسعیت میرزا یادگار بخشی وقایع نگار آن سرکار طیار کرد

میرزای مشار الیه بسبب آنکه درین روزها از خدمت آنجا معزول شده تعینات صوبه مالوه گردید مشتری آن نگشته

لهذا مصدع میگردد که آن کبک کوه دانش و آگهی او را تسلی ساخته روانه این نواحی نماید انشاء الله العزیز بعد

رسیدن اینجا سوای قیمت جانوران پگجیری بطریق انعام نیز باو داده خواهد شد ترقب که تا رفع حجاب دوری

بدستیاری هدهد صبا یعنی قاصد تیز پا خیریت احوال خیر مآل بگوش مخلصان یکتا که قمری صفت طوق اخلاص

در گردن جان دارد میرسانیده باشند که دل اتحاد منزل که از غایت نگرانی و انتظار چون باز جوهری بی طاوس

وار بقفس انقباض در آرند کلاه جمعیت و شادمانی بر تارک ساهی زیبنده باد مکاتیب هشتم …

اشفاق شیخ عبدالرزاق شتلیر تلازم غله بیت آورد صبا نامه شکین قیمت * شد صبح جان تازه زشیخ
قامت * مکاتبه سمت عنوان هواسیل عشرت نشان صبح دهان یار چه گلستان پرتو حلول افگنده چهره
دوستان را که از درد جدائی آن معدن یگانگی و نیک سگالی چون شقۀ زرد بود بسان گل معصفر سرخ گردانیده و هم
بود که محمد ابدال مقدم موضع کرتال ملتجی بر آنست که چک ایمه موضع مذکور بدستور سابق بحواله او باشد ملا ادا
فقیه سامی را مقدم دانسته آنچه ایما بود بالراس والعین سپکرده باشند شنیده باشند که در سال گذشته مقدم مذکور
آن چک را بالقرار بالمناصفه کشتکار کرده جنس شالی و شمالج و امثال آن هرچه پیدا شده مماش و زرگار هیچ
ساخت و یکدانه برهمی نرسانیده بهنگام تقاضا از زردروئی گاهی عذر سرخی و ژاله و گاهی آفت خشکی حواله نموده آ
در خرمن اعتبار خود زده برای اینقدر سه که طلبیده میشود نمیخواهی آید و نه گماشته خود میفرستد و چون حقیقت عذر و
دغای این مرد جو فروش گندم نما بواقعی معلوم شد ناچار چک مذکور را بقرار مبلغ دو صد روپیه بشیخ مونگیری که
حق جوار بود دست دارد و تا حال از همراهیان خیر سگال بر کود رسم و دینار باو سپرده بقدر ذره تفاوت نکرده حواله نموده
و بنابر مزید احتیاط تمسک بالضامنی سکهداس صراف نویسانیده گرفت ازین هرگز باز حواله آن مرد دغا باز
نمی توان نمود لیکن چون آن ملا ادا در بارۀ او نوشته اند قطع نظر از مقدمه سابق اگر آنکه پنبه غفلت از گوش هوش
بر آورده دست تغل از بغل برآرد چک دیگر حواله او کرده شود بشرطیکه بعد پختگی مزروعات بدون مواجهه کسان
مخلص هیچ چیز حصه نبرد و از جنس عدس و مشنگ و غیر آن هرچه پیدا شود نصف سالم برساند و از هر باره بهمان
نوع سلوک کرده باج را متصرف شود برنج و کساله خواه اعتاد بمقدار دانثار زن دیگر نخواهد شد اینمراتب را باو گفته
هرچه بفرمایند بعمل آرد * مکاتبه * مهم برادر ارجمند شیخ فتح محمد شتلیر تلازم گنجفه تحریر یافت خداوند یکه تاج محبت و
اخلاص بر تارک بندگان خاص نهاده شب تاریک آنها را بنور عشق روشن تر از شب قدر و لیلة البرات گردانید
برادر بجان برابر و سعادت اثر نادر العصر جوهر شمشیر لیاقت آب گوهر صداقت را سر خرو دارین فی الواقع بر غصه مهاجر
دوستان دردانگیز مفارقت هرچند که از مکنون دل پیش بر می آید کم بروی تقریر در آید آری نغمه سرایان چنگ
موافقت گفته اند فرد * در تنگنای حرف نیاید بیان شوق * ز آنسو که حرف و لفظ حکایات دیگرست * تا گوید
این و لسو چه طلب از دفتر بی پایان دو ختر برین میرسد که از زبان اعجری بغلام نبی ظاهر شد که آن برادر توفیق

خداوند اکبر دست از ارتکاب نهی منکر که طریقهٔ ضلالت کیشان ابتر ست باز داشته با مر معروف پرداختند و خانهٔ دل را از قماش لهو و لعب خالی ساخته باستماع این مژدهٔ جان افزا اصناف نشاط شادمانی دست داد الله

تعالی جمیع مسلمانان را بر حکم شرع اطهر موافق وارد عزیز من حالا که بر صراط مستقیم و جادهٔ قویم پا نهاده اند

آنچنان جد و جهد بکار برند که جز بطاعت و عبادت الهی سر و انشود و یک دم سوای یاد حضرت صمدیت خرج نگردد

فرد غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش ٭ شاید همین نفس نفس واپسین بود ٭ و هر چند در اثنای طلب

مقام یاس رو نماید بمقتضای لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ نومید نگردد که کفر محض ست در حریم خاطر را

نباید داد **بیت** چو یعقوبم ار دیده گردد سفید ٭ نبرم ز دیدار یوسف امید ٭ آری سالک را در این راه طلب

حال قبض و بسط طاری میباشد پس در حالت قبض نظر بر فیض حق باید داشت **فرد** چو گردد کار با مشکل

مشو از لطف حق نومید ٭ که قربانی اسماعیل در امتحان باشد ٭ و همچنین سالکان طریقت نیز گفته اند که

طالب صادق را ضرورست که بذکر نفی و اثبات ساحت خاطر را از خار ما سوی الله پرداز دو از خود بینی که

بسیاری زور آوران بالادست را زیر دست گردانیده پاک و مصفا سازد تا ثانی الحال هیچ آفت در حریم

قدس بار نیابد و آفتاب عنایت کبریائی بر کلبهٔ احزان او بتابد **بیت** بکن بیرون ز دل هر ناسوا را ٭ سیابی

آن زمان سر خدا را ٭ **مکاتبهٔ دهم** بخدمت معدن نیکی و نیکنامی مخزن عطوفت و دوستکامی بلا فی مثل

مشفق بی بدل شیخ محمد جعفر مشتمل بر تلازم شطرنج تحریر یافت **فرد** از چه مشغول کشم دیده و دل را که مدام ٭

دل تر امیطلبد دیده ترا میخواهد ٭ از دست برد فراق چه نویسد صبر و شکیبائی را که متاع خانهٔ دل بود یکبارگی

غارت ساخته و این بی نوا را از بساط انبساط او از عاج کرده در شطرنج اندخته منقم علی الاطلاق گردن مهرهٔ

فراق بشکند تا من بعد رخ مجموعهٔ دوستان نکند بفیل بند غم فرزین بند نشاط منصوبهٔ مخلصان را شکست

ندهد با مول که تا حصول مقصود این نمودی بود که عبارت از دیدار آن نضارت گشت فتوت وجود ست الحق

مکاتبات مسرت آیات مفتوح دارند که بحکم المکتوب نصف الملاقات باعث تسکین این مسکین تواند شد

استظهار احوال رقیمهٔ نیاز محمد شهباز پیادهٔ سبیل غریبی و نامرادی و سوار توسن است بازی و تنگ نهادی

ست تا اینوقت در هر مجلس که قیام داشته یار شاطر مانده نه با خاطر از آنجا که بادشاه حقیقی تقدس و تعالی

قامت باکرامت را بخلعت قدردانی و فیض رسانی زیبا گردانیده یقین که در بارهٔ این قسم آدم بیکار نوعی توجه و مهربانی مبذول خواهد شد که پریشانی احوال او بجمعیت و کامرانی مبدل گردیده باعث ممنونی مخلصان همیشه گردد زیاده چه ترقیم نماید تا عرصهٔ فلک با انجم و بسیط زمین بمردم زینت دارد مجلس عیش آن مقدمة الجیش مردی و مروت بعنایات ایزدی چون از صدمات منصوبهٔ گردون محروس و مصئون باد **مکاتبهٔ یازدهم** مشتمل بر تلازم برشکال تحریر یافت گشت امانی و آمال آن مجموعهٔ فضل و کمال برگزیدهٔ حضرت داور میان دلاور با بیاری حضرت باری سرسبز و بارآور باد بعد اداء تحیهٔ وافره و تسلیمات متکاثره واضح و لائح گردانیده می آید از انساعت که حجاب دوری و نقاب مهجوری در میان آمده اشک چون سیلاب در جوشست و دل مانند رعد در خروش شرارهٔ فراق برق وار از سینه میخیزد و آه غم از جگر چون صاعقه از آسمان میریزد

فرد رفتی و در فراق تو چشمم زگریه گشت * چون ابر نوبهار سیاه و سفید و سرخ *

از آنجا که بعد ازین تاب درد تنهائی و طاقت الم جدائی نیست جای اشتیاق از آن دوست صادق آنست که بروفق وعده زودتر مراجعت نمایند تا احوال جدائی چنانچه بقلم آمد بچشم خود ببینند

فرد گهی ابر تر و گاهی ترشح گونه گه باران * ببیاد چشم من بنگر هوای برشکالی را *

دیگر مخفی نماند که در بینولا صلاح سرمایهٔ تقوی و صلاح میان محمد صلاح بر آن مقرر شده که متصل دروازه مسجدی باید ساخت و فاتحهٔ کتاب اخلاص میان فتح محمد را که بآب استغنا شعلهٔ هوا و هوس فرو نشانده چون قطرهٔ نیسان در صدف عزلت جا گزیده اند تکلیف باید داد که درهمین گوشه استقامت گزینند باید که آن سرمایهٔ صدق و یقین اینمراتب را بامشار الیه ظاهر ساخته همراه بیارند **مکاتبهٔ دوازدهم** بخدمت فاتحهٔ کتاب اخلاص خاتمهٔ باب اختصاص بیاض چهرهٔ فطانت و خردسرائی میان شیخ سنائی مشتمل بر تلازم کتب تحریر یافت صحاف کتب خانهٔ آفرینش که بحکمت بالغه اول نامهٔ عشق ترتیب داده بترکیب نسخهٔ عالم سرشت و دل آدم خاکی را در شکنجه در کشیده رشک آئینهٔ سکندری ساخت اجزای وجود آن مطلع انوار اهلیت و مخزن اسرار قابلیت نور حدیقهٔ کامگاری نور حدقهٔ نامداری زبدهٔ ارباب اعطاف و خلاصهٔ اصحاب الطاف غواص قاموس دانائی و عیار دانش و بینائی را بشیرازهٔ صحت و توانائی مجلد داراد بعد از جهان جهان شوق که مختصری از آن مطول در هجران تقریر آوردن نتیجه و پس از عالم عالم اشتیاق که مجملی از آن در دفتر تحریر نگنجد برای گزیده و عقل پسندیده

مخفی و پوشیده نماند که نفحات بوستان خلت و وفاق بعد از دیری بمشام مشتاق رسید یعنی کمال ...

نامهٔ آن نزهة الارواح و تحفة الاصحاب و روضة الاحباب به اثران نتواند بود رسانیده خارستان خاطر ...

باغ ارم بهارستان گردانید و عندلیب باطن را مانند گل خندان انواع شگفتگی و نشاط بخشید مصرع

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی ** آنچه در باب خرید نسخهٔ احیای علوم مرقوم بود بهار دانش ...

سلامت اگرچه پیش صحافان بلدهٔ لکهنو دو سه جلد این نسخه هست اما ازین جهت که غلط دیده و بدخط

واقع شده خرید نکرده شد نهایتش درهمین ایام رفتن خیرخواه همراه بحر الحقائق و کنز الدقائق حضرت ...

سلمه الله تعالی جانب رشک بهشت شاهجهان آباد اتفاق افتد و در آنجا عبد الحکیم نام صحافی که

زیر سپهر کتب هفت اقلیم در خانهٔ او توان یافت از آشنایان فقیر است انشاء الله العزیز بعد وصول بدان

مقام ولید بر نسخهٔ مذکور که بحسن خط و متانت عبارت گلدستهٔ محافل و در مجالس باشد بمعرفت او خریده در خدمت

آن مصباح شبستان فضیلت ابلاغ خواهد داشت ترقب که پیوسته بدین منوال تا حصول مواصلت ...

سعادت گلستان دوستی و چارچمن یکجهتی را برشحات سحاب شمامهای مرغوب و الاقیمهای فرح القلب

سرسبز و شاداب دارند زیاده چه تصدیع دهد بعنایت حافظ حقیقی سایهٔ همای همایون دولت و روزافزون ...

مکاتبه بسیحر و هم بخدمت سراسر بهجت عطوفت آگین شیخ محمد امین عامل فیروزآباد مشتمل بر ارقام ...

تحریر یافت بازار فصاحت و بلاغت از جواهر سخن آن مجموعهٔ درج نکته پروری و اهل سعادت ...

شمع خاتم بهره وری نقش نگین فیروزی تیز و پر رونق باد آرزو و مهاجرت و شدت مفارقت چه ...

دل چون ماهی در شست بیقراری گرفتار است و رخ مانند شاخ خزان دیده پژمرده و زار ...

کرده چه که گدازه بر سر شانه و از آنجا که مقدمهٔ شوق بقید تحریر آوردن شتر را در سوراخ سوزن کشیدن است تا گریز ...

بازار طبع دراک حواله نموده بر ضمیر آیینه نظیر واضح و لائح مینماید که مکاتبهٔ مسرت التیام بعد تمادی ایام ...

مرقوم به نام وارد گشته چهرهٔ مهجوران را که بسان کهربا زرد بود مانند عقیق و مرجان سرخ گردانید ...

بهجوئی موصوف است که اگر به لفظش بر اوانهٔ دُر شاهوار و یاقوت روح خوانم رواست و ... اسلک ...

آبدار یا یکدانج سررشتهٔ جان دانم بجاست و آنچه از ارادهٔ تنبیه و از علاج زنبیل فیروزآباد که از ...

اطاعت فرا ترک گذاشته شیطنت وگمراهی را شعار خود ساخته در پی گوناگون حیله و فساد میباشند و اینکه زیطر به
تمرد او صلاح خواجه زهره و مشتری جبین سمت نگارش پذیر خامهٔ رنگین نگارش شده بود مهربانا رای این عقیدت انتما بحکم
آنکه شنیده در نظر جوهریان بجوی نیرزد و پیش دانش دوراندیش قدری ندارد اما چون فقیر دریمن سمر زمین مشک خود را
کافور کرده و لآلی احوال این حوالی را بارها بالماس امتحان سفته اگر حرفی چند تحریری در آرد که با این جمعیت
قلیل با آن قلیل که بسیاری از متحاذیل رفیق او میشوند در آویختن مصلحت نیست و باعتماد سپاه این نواح که هیچ یکی
از حکام پیشین از رفاقت اینها فلاح نبرده اند صلاح محاربه بستن نه و اگر خواه مخواه ارادهٔ سامی بارای توجه
مذکور به تنبیه آن مقهور قرار گرفته پس جوقی سادات بارهه که هر یکی در محاربت روئین تن ست نه مانند نازنینان ملیح
بدن طلبیده رفیق خود سازند با رفاقت این قسم ملایان همراهی این نوع بزدلان غنیم لئیم را هرچند که چون جبل
سست در میدان در آید میتوان دندان شکست و کفرهٔ فجره اگرچه بیشتر از مور و ملخ باشند توان تراز مور و ملخ توان
شمرد و بدون آن عزم استیصال او خیال محالست که بخاطر عاطر رسیده و سودای دور از کارست که در باطن شریعت
متمکن گردیده شیشه را بسنگ زدن و مشت بسندان آزمودن کار ذی عقل نیست اگر آن ملا وگفته باشند که
در جنگ میشدار برگنه بارهی با من یاری دارد وقت کار لازمهٔ مددگاری بظهور نخواهد رسانید نقش بر غلط افتاد چرا که
آن مکار اگرچه بحسب گفتار و کردار خود را بحلیهٔ راستی آراسته مینماید اما آخر حال از نیام بطون خنجر دغا و سنگین دغل از
بغل می برآرد از حیله و فریب او طریق این معنی نباید سپرد بلکه سِرّ او جهرا او را عدوی خود باید شمرد و دو یک تسبیح سلیمانی
و یک تعویذ سنگ یشم مرصع که طلبیده بودند مصحوب پنها گهتری ابلاغ یافته زیاده نیاز ست

بسم مکاتبهٔ چهارده هم بستوده آثار سعادت دثار برگزیدهٔ حضرت کریم میان محمد نعیم مشتمل بر تلازم
درم و دینار تحریر یافت عزیز من اگر راهی در سلامت داری دست از درم بردار و روی بدین آری و استغنار شعار
خود ساخته از مال هرچه باشد بپاش و خاکساری و نامرادی پرداخته در پی سامان عاقبت باش آنها که در دام
دنیا و رعونت گرفتار ند به پشیزی نمی ارزند بلکه بشناسند حرص ثروت و طلب جاه چون بل سیاه روسیاه اند
فرد بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر ✽ بی عقل مرد آنکه بدان مبتلا شود ✽ و بهمین اندیشه هنرمندان گیر
دانایان روشن ضمیر کار آخرت را مقدم دانسته و سیم این دیار نامستقیم را برابر نیم دانگ نمی شمارند و اشرفی و روپیا

مثل خرمهره بخاطر نمی آرند وحسب مثقال زر را بقدر حبه در دل راه نمیدهند و درهم را بمثل درم تنگ وزنی نمی نهند
و همین آن بی نیازی چه سرفرازی که حاصل نکرده و کدام راز سربمهر که بر ایشان نگشوده رباعی ای دل طلب مال
ز آثار دنی ست ✦ افزایش مال مایه کبر و منی ست ✦ از کثرت مال بی نیازی نبود ✦ هر دیکه ز مال بی نیاز ست
غنی ست مکاتبه پانزدهم بخدمت فیض منقبت صاحبزاده والاجاه میان رحمت الله دیر تلازم پان
صاحب مهربان فیاض زمان سلامت بعد از اظهار لوازم سپاسداری و انکساری معروض میدارد که ورود
والانامه باعث سرخروئی این بی برگ و نوا گردید در باب تیاری پاندان نقرئی که امر شده بود صاحبان زرگران
اینجا از آن جهت که برای بعضی مقدمات باهم تراش و خراش دارند بحضور رفته اند بنا بر آن لعل چند نیز باقی رام زرگر
ساکن خیرنگر را که بیچون ف والجلال او را در مهر خود و دستگاهی کمال بخشیده طلبیده فرمایش نموده که پاندان خوش اسلوب
که مرغوب طبایع و قلوب باشد زود و شتاب بسازد متعاقب که تیار میشود بخدمت اقدس برکت ابلاغ میدارد
زیاده چه عرض نماید مکاتبه شانزدهم بخدمت خدام والا مقام شیخ محمد ناصر مشتمل بر تلازم عناصر تحریر یافت
الله تعالی ذات شریف عنصر لطیف مشفق مهربان مکرم عمیم الامتنان را از باد حوادث دوران در دائره حفظ
و امان دارا د رقیمه سامی و نمیقه گرامی وارد گشته موجب آبروی خاکسار بیمقدار گردید انچه در باب آمدن عقیدتمند
سیر پا ایکار رفته بود امتثال امر را سعادت دانسته میخواست که روانه خدمت لازم البرکت گردد لیکن چون موسم گرما که
آتش از حرارتش دام میگیرد مانع آمده انشاء الله تعالی اوائل هنگام باران که فی الجمله برودت هوا میشود بملازمت
کیمیا خاصیت بهره اندوز خواهد شد بیت آیم بسر کوی تو پویان پویان ✦ عشاق صفت وصل تو جویان جویان
تا مولی السید ثلاثه از اربع عناصر ترکیب پذیرست وجود فائض الجود آن یکتای دو کون فیاض جهانیان باد مکاتبه
هفدهم بخدمت اعزی شیخ محمد شمس مشتمل بر تلازم حواس خمسه تحریر یافت عزیز دلها سراپا خوبیها سلامت بعد
از اشتیاق ملاقات بهجت آیات که زبان قلم از بیان آن عاجزست مکشوف خاطر خطیر گردانیده می آید که مدتیست
که خبر فرحت اثر سامعه افروز مخلصان حلقه بگوش نشده و ذائقه دوستان یکدل به چاشنی یاد آوری حلاوتی
نیافته بر خلاف گذشته چشم از آن قره باصره فتوت آنکه تا لامسه آرزوی مواصلت سراسر بهجت دست یابد
شامه دوستی و دماغ یکجهتی را بنسیم رقائم عنبر شمائم معطر و معنبر دارند مکاتبه هجدهم بهمین فرزانگی جبهه یگانگی

سعید انام شیخ ابوتراب ساکن بلگرام مشتمل بر تلازم تیر و کمان تحریر یافت فارس میدان یکتائی عندلیب شاخسار
دانائی جدول صحیفه هر دمی حرز دائره بدمی همواره از کشاکش چرخ کج خرام در حلقه حمایت ملک العلام بوده
بسهم آمیزش شاید مرام باشند بعد از دعوات فراوان و تحیات بی پایان بیرون دعیان نموده می آید که از شدت
مهجوری دل چون احوال هجران خوردگان بی سپر در دو رنجوری گزیده و از فواصل هجران تن مانند چله نشینان بر
ضعف و لاغری کشیده از آنرو که هر کسیکه سر دوستی خالص دارد از ناوک فراق همین نوع خدنگ غم بر سینه میخورد
اما عجب ست که باوجود اتصال آن مجموعه خرد و کمال تیر سکال را که سهمیرا از قوس باطن پرتاب کرده در راه اخلاص
قربانست چندان از گوشه خاطر فراموش کرده اند که گویا پای آشنائی در میان نیست و حال آنکه ارباب فتوت باهم
که طریق محبت میسپارند ترکش جان نمیدارند از انجا که رشته حیات انسان کوتاه و نااستوار واقع شده و بسبب گردش
آفاق ملاقات آنها کم در قبضه اتفاق می افتد معهذا اگر سبیل رسل و رسائل مسدود باشد قیاس نمایند که خاطر مهر گزینان
را از شدت غم و الم چه طور رهائی رو نماید ترقب آنست که بنگارش رنگین نامها که بصفت الملاقات موصوف ست عیش
بخش دوستان و فاکیش باشند دیگر احوال اینجانب از زبان سعادت ایاب محمد دار آب هویدا خواهد شد تا دل عاشقان
هدف تیر مژگان کمان ابروان ست سوفار مراد در شست ایشان وزه مقصود در دست آن زبده فطانت
اندیشان باد مکاتبه نوزدهم بخدمت منبع خلق و فتوت شیخ محمد ابراهیم مشتمل بر تلازم سیاق جاری علی الاطلاق
که سیاهه عشق شادروز نامچه اشراق خفیف است از خامه حکمت او و دفتری بی پایان موجودات تحقیقست از قلم قدرت او
آن تاج مناهج اخلاق سالک مسالک اشفاق نسخه جامع انشا پردازی منتخب مجموعه املا طرازی باقی اعمال
حسنات تتمه افعال صالحات محاسب حساب نفس الامری مدرک محاسبه خرد و رهی فروغ پیشانی کاملیت
روشنائی چهره قابلیت آنکه کمال بلاغتش از فرد فهم بیرونست و اندازه فصاحتش از میزان اندیشه افزون
متانت عبارتش کلام فقهای سلف را انعم البدل و حسن خطش خوشنویسان حال و استقبال را دستور العمل همواره
از خفیف آفات جهان در امان و اشتمال کامبخش مطالب دوستان را آرزوی طلعت کثیر المنفعت بدرجه ایست که اگر
عرض ارض دریا کاغذ و دوات شود برخی از ان حالت تحریر نتواند آمد ورقم الحساب از جلیه بیان خارج ست
ونشه این باب از فهرست تقریر شاخ محاسبان گیتی از ضبط این اعداد بفرسنگها دورند و مهران عالم دریافت

19

سیاق و سباقش معترف بعجز و قصور ناگزیر بجای باقی الضمیر پرداز و اسمبلغی بموجب اسناد مشمول لامع
النور و دریچه بومیه افادت و افاضت متکاه فاضل العصر کامل الدهر شیخ ابو المعالی دریچه بالی مقرر ست چنانچه
در دستور العمل عمال سابق ثبت گردیده و الآن گروهی پرگنه کور یکقلم بعرض گویان که از محل دستور واقف نشده
در معاش مردم دیگر قرق کرده میخواهند که بدینوجه حساب گردانیده از مردم گرد چون استقامت شرفا خصوصا
بودن موجب الید دران آواره جا بلکه در تمامی این اضلاع موجب کرامت و نشان برکت ست بجای آنست
که یکچیزی دیگر ایزاد کرده باید رسانید نه اینکه باز یافت آن اراده پایه نمود و نیاز منی بهر جنیه بدفعات درین باب
بگروهی گفته فرستاده که حاصل اعمال سیه ندامت ست که شاید از اعمال مذکوره برگردیده متعرض احوال غربا نشوند
اصلا بخاطر نمی آورد لهذا تصدیعه میدهد که آن گوشواره جریده کاردانی ایشمر ایت بالکل از اصل و فروع آن خوب مطلع
اند مفصل در خدمت وزارت و عوالی مرتبت عرض کرده پروانه عدم مزاحمت حاصل نمایند که بخاطر جمع خرج باحتیاج
خود نموده بدعاگوئی دولت ابد اتصال اشتغال ورزند مهربانیها مقتضی آنست که تا انطوای طومار دوری و انقضای
نائره مهجوری طریق ابلاغ صحائف مسلوک دارند تا بوصول آن خاطر پژمرده مخلصان یک رنگ از سر نو تقا یافته
بانواع نضارت و مسرت گراید و غم و الم مانند کافر دی از طبلیق و لماعی مهجوران بیرون آید تا دائره فلک در حرکت
و بسیط زمین در سکونت ست صفحه خاطر بجایزه نشاط ثبت باد مکاتبه ملیسه بخدمت ملا مهربان شیخ
محمد احسان مشتمل صنعت ایراد حروف تهجی که هر حرف [illegible] تجنیس آمده بیت دوار توسر اسیمه تر از دود
چراغم با بی تو نم تو خون میچکد از چشم ایاغم الف قامت این گوشه گزین تنهائی از بار الم جدائی آن تابع مهر
ارجمندی و ثاقب سپهر بلندی مانند حلقه سیم خمیده و حالت این ره نورد بادیه آشنائی از شدت هجران آن جمعیت
بخش سراسیمه خاطران چون ث لف خوبان پریشان گردیده جگر ازین داغ که از هر بن مو خون میتراود و چون ج تیغ نیم
بسمل در تپش و اضطراب است و دل ازین در حرکاه سر و تیغ زرد بران دال پیست شب و روز در التهاب و چشم با بتذال
گوهر اشک پرداخته و جان متاع صبر و شکیب را بیرون انداخته غرض که شدت مفارقت و الم مهاجرت کر کار
این زاری تسکین نداده و بسین رسانیده مفصل تحریر و تقریر نمی در آید رباعی قلم برداشتم از ناصبوری
که شرح این دل پر خون نویسم ولی زین قصه وسعت جا نگاه قلم لرزید گفتا چون نویسم جامع المتفرقین

نزد وی لطیفه انگیز دکه حجاب مباعدت از میان برخیزد و شرف ملاقات اشرف دست دهد این همه شد بقیه و کلفت
برطرف شود فرد چو چنگ از هر رگ من نغمه عشرت فرا خیزد ٭ اگر بخت افکند سر رشته وصل تو در چنگم ٭ بالفعل
التماس مسند نشین اهلیت ترصد آنست که کیمیای یاد آوری صفا وجود این بی مایه گردد فرد لطف تو چو کیمیا است
من بنده چو مس ٭ هر مس که بکیمیا رسد زر گردد ٭ اعتضاد من از زبان اخوی محمد طاهر شنیده که شیخ محمد نجیب
رعیتان و مستدعیه محمد امان و شیخ برخوردار بخیری داده بران آورده بودند که گواهی دروغ داده حق خیر سگال
پامال نمایند آن نافع الخلق جامع الخلق مانع اندازی سادات برجمیع آن ستوده دهر در آن شهر کیست که بعین عنایت
وعین غور گشت ارباب مخلصان شاداب دارد فاعل حقیقی عمر و دولت آن عنقای قاف مردمی و مروت
بدعاهای اعتکاف گزینان گوشه نامرادی بغیر ابد الاباد امتداد اهتزاز آن ستخاصمان بخواهند که مردم دیگر را فریفته زر ساخته
بگواهی کذب و کلام دروغ کار از پیش برند توقع از لطف عمیم آنست که چنانچه سابق از منع و زجر آن سفاهت کیش
اندیشان آن جماعت دست از این منصوبه پریشان کوتاه داشتند اکنون نیز معمول نمایند که طریقه باطل بگذارند ایرا
که و امیلاهای ارباب حق آخر مهلک مبطلان میگردد بیشتر چه نویسد سعادت یار و چشم بخت بیدار **نوع دوم**
در مراسلات مراسله اول مشتمل بر ترک الف وصول مکتوب مرغوب معدن مجتبی و خصوصیت مجموعه
خلت و فتوت شیخ رحمت موجب بهجت و مسرت گشت بجهت قبول کردن نسبت ستوده سیر فرخنده رو محمد مهر
بصبیه عموی خود که مرقوم قلم عنبرین رقم نموده بودند خجسته نوشته شریف قبول کرده منجم طلبیده پرسیده شد سلخ شهر ذی حجه
روز سعید و میمون گفت بطبق شریعت نبوی و سنت مصطفوی بروز مرقومه نسبت مقرر کنند **مراسله دوم** مشتمل
بر ترک با تحریر یافت صراف خزینه ازل خازن گنجینه لم یزل نقود نفیس عشرت و شادمانی و اجناس نوادر کامرانی در کارگاه
آن مجموعه شرافت انسانی جامع کمالات روحانی وحید دهر یگانه عصر شیخ محمد ضیا موجود و مهیا دارد شوق دیدار فرخنده آثار
را نهایتی و آرزوی لقای فرحت افزا را غایتی نیست بیت شمار شوق ندانسته ام که تا چند ست ٭ جز اینقدر که
دلم بسخت آرزومند ست ٭ ایزد متعال زود دیدنها میسر آرد ولا اذا درین ایام که این مستهام ولکنه رفته استماع عوام
مسموع گردید که رفعت و عوالی منزلت شیخ شرف الدین از خدمت امینی و فوجداری چکله کوره و دیگر متعلقه متوسل و کیل
سرکار عالی متعالی مقرر شده و از مجرد آنکه افواه عوام را اعتماد نشاید گرد امیدگاه اخوانی شیخ رحمت الله هوشمند نامه

غلام خود را جهت تحقیق آن در خدمت حقائق و معارف آگاه افادت و کمالات پناه میان نور الله که عوالی منزلت
را در خدمت ایشان اعتقاد تمام نسبت فرستاده بمشار الیه قلمی نمود که انچه شنیده میشود مقرون بصدق است از ان
هنگام تا اینوقت که دو ماه گذشت لیل و نهار در انتظار اثری ازان مقدمه ظاهر نگشت از انجا که مرد وزارت و
عوالی دستگاه شیخ سعد الله صاحب اکثر طرف اتاوه آمد رفت دارند توقع که آن مرحلهٔ عالی پایان یکی از آشنایان
خود را مرقوم نمایند که کیفیت رفعت دستگاه شیخ مشار الیه تحقیق کرده مندرج سازد زیاده چه نویسد مراسلهٔ سوم
مشتمل بر تبرک تا از طرف شیخ خرم تحریر یافت نشاط خاطر و انبساط باطن و ظاهر آن برگزیدهٔ انفس و آفاق عنوان
صحیفهٔ وفا و وفاق سالک سبیل معانی هادی طریق خدادانی ملاذ و اثق محمد صادق روزافزون باد شرح شوق
آرزومندی دیدار فرحت آثار که مانند حسن اخلاق آن مقبول بارگاه علی الاطلاق پایانی ندارد و کشف خاطر خطیر گردانیده
می آید دران هنگام که آن سرمایهٔ فضل و کمال برای دیدن محبان وفادار آمده کلبهٔ احزان این نحیف را بنور جمال شریف
منور نمودند میان ره نوردِ بادیهٔ اخلاص و میانِ آن قدوهٔ دانایان معنی طراز عهدی شده بود که اوائل هنگام بهار که
فراش باد صبا بساط زمین به الفرش مخضر بیاراید و مشاطهٔ روزگار شاهدان چمن و نورستان گلشن را بحلیه ۲۱
بپیراید عزم سیر اول بکلبهٔ این داعی بالخیر رسیده بمهماتان هر سو که صلاح محبان یکرنگ و یکرو باشد عنان عزم معطوف
خواهند نمود لهذا الحال که موسم بهار در رسید یاران صادق الوداد بر طبق وعده و قرارداد مهیا شده جویان راه
آن فیض گاه اند مامول که زود بقدوم نشاط لزوم مسرور گردانند و یاران جانی را از نگرانی وارهانند و آراده
مخلصان همسفران مقرر شده که بعد آمدن آن معدن اشفاق اول قدوهٔ درویشان آفاق شاه عبد الرزاق
را که بنابر راهی صافی و دل شناسا از شغل این دار بیوفا کناره گرفته در موضع بانسا بذکر حق و یاد صانع مطلق
مشغول اند باید دید و گل فیض ازان گلشن ایقان باید چید بعد ازان اگر صلاح آن سرمایهٔ صلاح خواهد بود جانب
قصبهٔ سلون روانه شده مرشد کامل هادی آگاه دل زبدهٔ عارفان حال و سلف شاه اشرف راسلمه الله تعالی
دیده فائدهٔ کونین حاصل کرده شود والسلام مراسلهٔ چهارم برادر ستوده صفات سرمایهٔ جان و دل محمد عاقل
مشتمل بر تبرک تا تحریر یافت برادر عزیز واقف محرم اسرار حقیقت واقف رموز طریقت هر چه شاید محفوظ و
انچه نشاید محفوظ باشند بعد از مراتب شوق کما فوق آن متصور نیست مخفی نماند شنیده شد که آن برادر فرخنده فرجام

دران هنگام که این نموده بود در خلوت نشسته و در بر روی خود از جهان بسته بود و رقعه بمجنون آمده بود مد و
بی آنکه با آنجانب آگاهی دهند باز برای شدند آنچه معنی بسیار تاسف روی نموده بر اکثر صحبت محرمان بهر از و ملاقات
همدمان و بسیار مخل و مانع خلوت نیست چنانچه گفته بیت خلوت از اغیار باید نی زیار * پوستین بهر دی آمد
نی بهار * بهر حال بعد ازین هر گاه بیایند فقیر را در حالیکه باشد اطلاع داده بملاقات بهجت سمات خود مسرور سازند
بیت بهار عمر ملاقات دوستداران است * چه خوش است که خضر او عمر جاودان تنها * مراسله بهجت
وافی برکت مخدوم عالی شیم حافظ ابو القاسم مشتمل بر ترکیب تحریر یافت حافظ حقیقی ذات فیض سمات آن
نور بخش مرآت دین زینت افزای بزم یقین فروزنده شمع علم و کمال فرازنده لوای حلم و افضال ظلمات قلوب را
آب حیات تاریکی خاطر اشکبات در یکتای فصاحت گوهر گران بهای کان بلاغت سرآمد دانشوران باریک بین
سر کرده دانایان نکته گزین از حفظ و عنایت خویش داشته فیض بخشای عالمیان الی الابد بعد تقدیم آداب تسلیم که شیوه
معتقدان شیم است معروض رای رزین خاطر مهر گزین میگرداند که قبل ازین فضیلت و کمالات دستگاه میر اسد الله
نوشته بودند که قبله مسترشدان الشیخ الاعتقاد و کعبه مستفیضان اتقی الاتقیا منازل شناس عالم قدس حقائق
دان معالم انس قطب سپهر وحدت خورشید فلاک معرفت صاحب سلمه الله تعالی بفرخی و فرخندگی قطع منازل
و طی مراحل نموده شانزدهم ذیقعده بلده دهلی را بقدوم میمنت لزوم رشک گلستان ساختند و عنقریب بخیر و
خوبی عنان انصراف بطرف بلده لکهنؤ معطوف میسازند با تا حال که هشت دو ماه گذشت نسیم خبر از ان گلشن
فیض نرسیده در شهر لکهنؤ هیچکس را از تشریف آوری اتفاق افتاده مسموع میگردد که اگر کیفیتی تازه از ان آستان فیض نشان رسیده
باشد ارقام فرمایند که خاطر عقیدت مآثر را نگرانی است زیاده ایام بزینت مراسله سرمه دوستان میر محمد ضیا
مشتمل بر ترکیب حاشیه یافت مخلص پرور دوست نواز امراسله ابتهاج بخش بهجت الجنس شرف ورود افروخته کلبه
تاریک دوستان را ضیا بخشید آنچه اظهار شده اینکه این اخلاص گزین امسال غله زمین متعلقه مدد معاش را
که در وجه انداخته است به مقدم خاطر مشکین شمامه گردیده بود مهربانا بر حالیت غیر بست این داعی بالخیر سطر نیست
لیکن کیفیت اینست که در حین ارسال آنجا هشت روپیه مطابق دستگاه ان کشتکاران داده بود از نجهت که ایشان
با وجود تقاضای مکرر ادای ان امال میکردند غله این فصل عوض قرض خود نگاه داشته در صورت تقصیر فقیر نیست

توجه نموده موصی الیه را معقول فرمایند که دین او دیده و غله خود ببرد و عبث هر دو آدمی را بدنام نکنند زیاده زیاده است

مراسله بستم شریعت و فضیلت پناه قاضی قصبه بریلی مشتمل بر تنگنای تحریر یافت انجمن شریعت غرا و محفل ملت بیضا بوجود

شریف و عنصر لطیف زیب دیوان عدالت زینت افزای ایوان نصفت عمده ارباب اسلام و ایمان اسوه اصحاب

صدق و ایقان حامی طریقت نبوی و شریعت مصطفوی حضرت حی رونق گیر و جلا پذیر باد بعد تحریر مراسم عقیدت

و تشیید لوازم عبودیت معروض رای صفا ضیای میگرداند که حامل عریضه نیاز محمد علی بیگ منزل حویلی در قصبه

بریلی دارد و سید عبدالقوی ساکن قصبه مذکور بغرور جاه و ثروت او را ناتوان کم قوت شمرده بزیر سیلی ازان حویلی

بیجا کرده رجا آنست که در یناباب توجهی مبذول گردد که دست متعدی کوتاه شود و این مرد مظلوم بمین توجه شریعت

بحق سیده بشکر سامی طیب اللسان و عذب البیان باشد دولت جاوید غلامی کناد مراسله هشتم

بملاذمی استظهاری میان بشارت الله مشتمل بر ترک ذال تحریر یافت ملاذا معاذا بوصول ملاطفه بعلی طفری یا

اخلاص محبان سرا پا اختصاص نضارت پذیرفت و خارستان خاطر محبان ظاهر و باطن رشک بهارستان گشت

آنچه برای ساختن عمارت متصل محل خواجه بشارت اشارت رفته استظهارا مکان قابل حویلی نیست زیرا که هم

برشکال رهگذر آب تمام شهر بدان طرف ست پس ساختن خانه بر سیلگاه کار عاقلان آگاه نیست بیشتر اختیار ست العاقبة

بالعافیة مراسله نهم مشتمل بر ترک ذال تحریر یافت آیة متعال داور بهال آن رهنمای قبله تحقیق هادی گاه دل

ناسکان کعبه تدقیق برگزیده کونین حاجی حرمین الشریفین حاجی محمد حسین را کامیاب مطالب دارین و مآرب

نشاتین دارا داز صحبت وافی برکت از هر چه نویسد کم ست و زبان قلم در بیان آن ابکم لاجرم ایجاز تب را حوالهٔ وجدان

مردان نموده مکشوف دل فیض منزل مینماید که باستماع مژده بهجت افزا و نوید نشاط پیرا تشریف آوردن شریف بخدمت

خان والاشان مشمول شدن بعواطف بیکران هزاران هزار انشراح و شادمانی اندوخت و در باطن اخلاص مواطن

صدجا شمع کامرانی افروخت الحمد لله که آمدن سامی بقرب جوار واقع شده چشم اخلاص آنست که همیشه بنگارش نامجات

بهجت آیات یاد فرما باشند مهربانا افادت و افاضت پناه فضیلت و کمالات دستگاه شیخ نورالله که بدرس علم منیه

در قصبه دیوگام قیام و باستهام دوستی تمام دارند و حکام سابق نظر با استحقاق ایشان برای خرچ طلبه روپیه

که اکثر بدر وازه آن زبده فتوت کیشان وارد میشوند یک روپیه یومیه بر محال سائر قصبه مذکوره مقرر کرده بودند و الحال

که هرگاه قدوم بجا آورده ... الیه خواهد گشت همان حضرت الیه پیرا از ان بوصیه کم گردد از انجا که باتفاق حسنه حقیقت
شریف وران سرکار پیشتر ... بتوفیق ازلی در سرانجام مهام کافهٔ انام مصروف مترصد آنست
که هرگاه فقاوه وسعت ... بکار برده روز بروز مسطور ... سابق حال کنانند زیاده از ین اطناب
گستاخی بهت ... همت خان الاشان شمس الدین خان شمله ... تحریر یافت عنایات الهی
و توجهات شاهنشاهی شامل حال ... قطب فلک ... ناهید سمای حشمت و بخت بلندی
ناصب اعلام ... سالت اقبال و معالی پناه شوکت و جلال دستگاه خان رفیع الشان مخدوم
مخلصان باد بعد تمهید اشتیاق صحبت لازم البهجت که بقلم تحریر ... باطن ... نموده می آید که مخلص
صمیمی خدمت دیوانی صوبهٔ الهٰ آباد به پایهٔ عرض آمده مدت دو سال به پیشگاه خلافت جهانبانی مانده و بعد
از انکه حقیقت دین و دیانت بنده من کل الوجوه پیش متصدیان سده ... بوضوح پیوست بخدمت دیوانی
صوبهٔ بنگاله خلعت عنایت پوشیده داخل صوبه شده بنظم مهمات آنجا مقید گشت خان بلند مکان سلامت
بنده زاده محمد تقی بجهت شادی کتخدائی خود عزیمت وطن دارد چون آن نواحی بآن عالی پناه مقررست
لهذا مصدع اوقات سامی میگردد که بجهت مطلبی و مقصدی که مخلص زاده آن شوکت پناه تصدیع دهد
توجه مبذول خواهند داشت ایام بکام باد همراسلهٔ یازدهم بخدمت صدارت پناه شیخ امان الله مشتمل
ترک زا... تصدر نشین چار بالش صدارت و اجلال سجاده آرای انجمن کمال جوهر شناس جواهر مضامین علما گوهر
سنج قرطاس فضلا مسند نشین مکارم اخلاق مورد مراسم اشفاق همواره بر منصهٔ صدارت و کامرانی جلوه گر باشند
بعد دعای ترقی عمر و دولت و شوق خدمت فائق بجهت روشن رای جهان آرای میگرداند که قدری وجه مدد معاش
مشیخت و شرافت پناه شیخ صدر الدین که با این اخلاص نهاد رابطهٔ اتحاد دارند بموجب فرمان عالیشان
در سواد قصبه ... بموجب مقرر نیست صدر سابق بنابر عنادی که بامشار الیه داشت مهر دادن تصحیح مهر خود را انحا...
... شیخ مسعود میخواست که برامی مقدمه جناب ... صدر الصدور برود درین اثنا خدمت صدارت این سرکار
بآن صدر الصدور دولت و افتخار مقرر شده با انتهاء ... فیض رسانی سامی موقوف شده بخدمت گرامی میرسد
مامول که توجه مبذول داشته متصدیان را بفرمایند که تصحیح نامه مهر خاص بدهند و بعلت عدم تصحیح صدر پیشین

معروض احوال این مسکین نشنوند ملالکم بود باد هراسلهٔ دوازدهم مشتمل بر ترک سین تحریر یافت آفرینندهٔ لوح
و قلم آن عطارد فلک خبرت و هوشیاری مشتری اوج رأفت و کامگاری گوشوارهٔ جریدهٔ درایت و دانائی منتخب
مجموعهٔ فطانت و بینائی راقم پیشانی اهلیت کاتب اوراق آدمیت بندهٔ متحدان عطوفت پیرای بهیارای را
کامروای مطالب جهان وارا و بعد تمنای مواصلت که مجملی از آن مفصل گزارش نگارش می پذیرد و میزان بیان
نمایش میگیرد بر ضمیر یگانگی تخمیر هویدا و پیدا باد که درینولا پروانهٔ درگاهی بمهر نواب عمدة الملک مدار المهام بنام وزارت
و معالی پناه وارد گردیده که مبلغ مطالبهٔ ذمهٔ بندهٔ درگاه خلائق پناه بموجب فرد علیحده بمعرض وصول در آورده
داخل خزانهٔ عامره نمایند و فرد که ملاحظه شده پانصد روپیه محرران دفتر والا اقبال داده اند و حال آنکه خیرخواه خوب میداند
که زیاده از صد روپیه نخواهد بود بنابران مرقوم قلم محبت میگردد که انمراتب را تحقیق کرده بر نگارند تا معلوم شود که
متصدیان دربار جهان مدار این ذره را از کدام بابت نوشته اند ایام شادمانی دیر بماناد هراسلهٔ سیزدهم
بخدمت اخوت و عطوفت پناه شیخ عنایت الله مشتمل بر ترک شین تحریر یافت جمعیت صوری و معنوی قرین روزگار
خجسته آثار اخوت و عطوفت پناه رأفت و مکرمت دستگاه طراز آستین تلطف نگار گریبان تعطف منبع عاطفت و
مهربانی مجمع مرحمت و قدردانی امیدگاه اخوان پناه برادران باد بعد از ابراز مراتب آرزومندی و اظهار لوازم تجرد و انکسار
مرفوع خاطر عاطر گردانیده می آید که وصول عنایت نامهٔ واجب التکریم و ملاطفهٔ لازم التعظیم که محتوی بر خیریت ذات
خجسته صفات بوده موجب الوف مسرت و باعث صنوف بهجت گردید آنچه از بیسر یاران زمین متعلقهٔ محمد یعقوب
که برای صحن حویلی مطلوبست و اظهار الیه یا معمار که بتقدیر بدست آمدن زمین مرقوم حویلی بآئین پسندیده ترتیب
می پذیرد و الا کج میگردد مرقوم قلم خجسته رقم گردیده بود مهربانا اگر موصی الیه زمین خود را برضا و رغبت دست آن گرامی
منقبت بیع نماید پس بلا زمان بغیر باشند که وجه قیمت برسانند و این زمین بر استانند و در صورت عدم رضامندی
روادار غضب و تعدی نشوند که حسن عاقبت از بیان دارد و از کجی خانه باک نیست حق تعالی سکنهٔ حویلی را راست
و درست دارد که بزرگان گفته اند بیت ای دوست چه خانه می طرازی ٭ خود سازی به ز خانه سازی بهر زیاده
مشکلات از حد ادب بعیدست هراسلهٔ چهاردهم مشتمل بر ترک صاد تحریر یافت حکیم علی الاطلاق آن حکیم بید
جراحت دل خستگان گره کشای کار فروبستگان مهر سپهر حذاقت اختر برج طلاقت اقلیدس فنون دوانی جالینوس

۲۷

زبانی یگانهٔ آفاق حکیم عبدالرزاق را فرحت بخشای ارباب قلوب اراده بعد آرزوی دیدار میمنت آثار و شوق ملاقات
بهجت آیات که مافوق البیان ست مرفوع ضمیر نموده می آید ازان هنگام که آن آرام بخش خواطر حزین ازین موضع سونج پور
جدا شده جانب بلدهٔ لکهنو رفته اند از احوال خیر آل اطلاع ندارد دل اتحاد منزل را نگرانی ست چنانچه از جهت استطلاع
آدم را بخدمت سامی فرستاده توقع آنست که بارقام سلامتی ذات بابرکات دوستان مستهام را خوشوقت و
شادکام دارند مهربانا محب زاده رحمت الله ازان وقتیکه از بریلی بدینجا رسیده یکچندی از موافقت مزاج بخوشی و ابتهاج بسر برده
والحال از ده دوازده روز هول دل پیدا شده ساعتی آرام ندارد در جا که دوای موثر ترکیب داده ابلاغ دارند که بتوجه اثر
هول دل او برطرف گردد زیاده ایام نزهت مراسلهٔ پانزدهم بخدمت استظهاری مخدوم میر معصوم مشتمل بر ترک صنایع
تحریر یافت الواب بهجت و کامرانی اسباب مسرت و شادمانی بر روی روزگار فرخنده آثار آن هنگامه آرای بزم نظم گستر
زینت افزای محفل نثر پروری شیرازه بند مجموعهٔ سخن سنجان پیوند معانی نو و کهن خاقانی عصر فردوسی دهر گشاده و آماده باد بعد
از اشتیاق وافی مشهود رای صافی میگردانند که ابهت و اقبال پناه نتیجة الامارت مرزا الماس که قدردان و معنی اساس اند و
صاحب طبع و سخن شناس و بصحبت دانایان نکته آفرین و سخنوران دقیقه گزین میل تمام دارند تا اینوقت در هر مجلس
که مذکور دانشمندی بمیان آمده برغبت کمال طلبداشته انواع رعایت و اقسام عنایت بجا آورده الحال که تاریخ نوزدهم
شهر محرم الحرام ست ذکر مسائل فقه درمیان آمده فرمودند که اگر شخصی از اهل طبع این مسائل را در سلک نظم انتظام دهد بسیار
خوبست دوستدار جوهر لیاقت و سخندانی آن مجموعهٔ دانش و معانی ظاهر ساخته خواهان و مشتاق قدوم میمنت لزوم گردانید
چنانچه بشوق تمام خط طلب ارقام نموده مبلغ دو صد روپیه برای خرج راه نزد آن خرد آگاه فرستاده اند امال که زود شتاب
تشریف آرند مراسلهٔ شانزدهم بمیر محمد یقین دیوان صوبهٔ بنگاله مشتمل بر ترک صنایع تحریر یافت وزارت و عوالی پناه ابهت
و عوالی دستگاها بعد از سلام خیر انجام و اشتیاق تمام مکشوف آنکه درینولا از وقائع صوبهٔ بنگاله بعرض اقدس و اعلی
رسیده که بسالت و ایالت پناه بشارت خان قلعهٔ موضع سری نگر متعلقهٔ زمینداری سمری مفسد را محاصره کرده بعد
محاربهٔ بی پایان و ترددات نمایان مفتوح ساخته و زمیندار مرقوم را با بسیاری از متوسلان آن قوم که رفیق و نوکر
او بودند بقتل رسانیده و سیادت پناه میر محمد یادگار سوانح نگار آنجا در افراد علحده سوانح معروض داشته که زمیندار
راجه رام نام از معاندان آن نکوهیده فرجام دغا کرده از هم گذرانیده و بعد کشته شدن او کسان خان مشار الیه

آن قلعه را در تصرف خود آورد حکم مبرم و فرمان محکم عز اصدار یافت که بندهٔ درگاه خلائق پناه بآن وزارت و عوالی
دستگاه بنویسد که مقدمهٔ فتح قلعهٔ مذکور و قتل آن مقهور بواقعی و نفس الامر بجناب عالمیان مآب معروض دارد
باید که موافق یرلیغ قضا تبلیغ بعمل آرند العاقبة بالخیر والعافیه مراسلهٔ هفتدهم بخدمت مجموعهٔ فیض و فضل
شیخ ابو الفضل مشتمل بر ترک خاطر تحریر یافت مهربانا مطاع وزارت و عوالی پناه دیوان الصاحب مسند سوا زمین یکصد
بیگهه زمین از پرگنه سوراوان بجهت خرج خانقاه حقائق و معارف آگاه قدوهٔ درویشان ثابت قدم شیخ محمد اکرم
نوشته دادند خصوصیت آهنگ جگت سنگه چودهری آنجا با فقیر عهد کرده رفته که اراضی مذکور را در موضع پیلور متعلقه
زمینداری خود پیموده بدهد چون منصب حکومت آن محال بوجود آن سعادت فضل و کمال مزین و محلی ست آمال
که بهیچ از امروز توجه و تاکید مبذول فرمایند که چودهری مرقوم زمین خوب صالح از سواد آن قصبه پیموده بتصرف کسان
شیخ مشار الیه واگذارد که بر وقت تردد نماید والسلام مراسلهٔ هیژدهم بخدمت امیدگاهی شیخ خلیل الله
مشتمل بر ترک عین تحریر یافت ظل رحمت و سایهٔ مرحمت قبلهٔ کونین و خداوند نشاتین تا دوران افلاک
و ثبات کرهٔ خاک بر تارک بندگان مستهام مبسوط و مستدام باد پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم التماس مینماید
که از ان هنگام که آن قبلهٔ والا مقام جانب قصبهٔ نگرام تشریف برده اند از ورود آن نواحی هیچ آگهی نیافته
ازینجهت خاطر فاتر انتظار بسیار دارد امید که از احوال مسعود مآل بیچ قلمی مفرمود باشند که موجب طمانینت
خواهد بود قبلهٔ من شنیده شد که محبت و رافت پناه سنا الدین درین روزها برهی تاخته مواشی بسیار بدست آورده اند
اگر این خبر مقرون بصدق باشد چند راس گاو خوب قسم اول انتخاب نموده بگیرند که درین سال قبله گاهی شیخ
محمد فاضل سلمه الله تعالی ارادهٔ کشتکار دارند زیاده چه التماس نماید مراسلهٔ نوزدهم مشتمل بر ترک عین تحریر
یافت معنی شناس حرکات علوی رموز دان انقلاب سماوی نقش بند دور افلاک نکته پیوند دائرهٔ ادراک باریک
بین مراتب سپهر برین مراتب سنج منازل پروین چشم دانش و بینش با ضیا شیخ دریا همواره از انقراض زمان مصون
و محروس باشند بعد از شوق بیش از بیش مکشوف رای دور اندیش باد که درینولا نوشتهٔ رفعت و عوالی پناه میرزا
خیر الله متصدی پرگنه شاه پور بطلب خیر طلب رسیده بر وفق آن اراده دارد که زود و شتاب خود را بخدمت
ایشان رساند لهذا مصدع اوقات میگردد که دقیقه سنج خرد آگاه نگاه بسعادت ستاره ها نموده تا آخر

این ماه تاریخیکه مبارک وسعید باشد اطلاع دهند که دران روز بهجت اندوز راهی این نواحی گردد زیاده زیاده
است مراسله بیست و سیم بخدمت عالی شیخ ابو المعالی مشتمل بر کیفیات تحریر یافت علاء الله اعتضاداً وصول
مکاتبه بهجت پیرا باعث انبساط گردید آنچه در باب نوشتن حقیقت تسخیر قلعه موضع سرنگر متعلقه زمینداری
بهاری تحریر پذیرفته نامه مرحمت شمامه شده بود مهربانا حقیقت اینست که بتاریخ نوزدهم شهر شوال زیب مسند
دولت واقبال میرکمال قریب دو صد کس از جوانان ابطال و دلیران عرصه قتال انتخاب نموده لباس
سناسیان در بر کرده از پیش خود رخصت آن صوب ساخته چنانچه آن جماعت هنگام شام در موضع مذکور
رسیده بر دروازه قلعه نزول کردند متحصنان بخبر از تعیین مزاحم آنها نشدند بلکه بتواضع و مدارات پیش آمدند و
بعد از ان که دو پاس از شب بگذشت جوقی بسرداری میر بهاری از عقب آنها روانه شده بود بر سر آن قلعه
رسیده جماعه اول که سناسی شعار بودند بلباس هراس پیش آمدند با مردم آنجا ظاهر نمودند که بیرون قلعه عبث
کشته میشویم اگر اندرون در آئیم بقول آنکه مرگ انبوه جشنی دارد بهمراهی ایشان از جانهای دریغ نخواهد بود حاصل
که باین منصوبه درون قلعه آمدند بهنگام میر مذکور با جمعیت مذکور آن قلعه را گرد کرده در بکشادند و جماعه اول وثانی از
درون و بیرون شمشیرها علم کرده بر سر متحصنان ذلیل ریختند و خون آنها بخاک مذلت آمیختند چنانچه احدی از متحصنان
جان بسلامت نبردند قلعه باتمامی امتعه و اشیاء واسلحه بدست مبارزان اسلام درآمد حقیقت این بود که ارقام
نمود رخش سرور و آرام رام باد والسلام **مراسله بیست و یکم** از طرف شیخ رحمت الله مشتمل بر کیفیات
تحریر یافت فروغ ناصیه سعادت وارجمندی ضیای دیده بخت بلندی برخوردار کامگار ستوده سیر لخت جگر
نهال گلشن عزت وجاه میان نصرت الله همواره در پناه حضرت ذو الجلال بوده خرم وخوشحال باشند بعد از دعوات
مزید حیات وآرزوی دیدار فرحت آثار مخفی نماند که سیادت و عوالی منزلت دیوان صاحب سلمه الله تعالی
خدمت سوانح نگاری پرگنه مهونه باری بتاریخ یازدهم شهر محرم باینجانب تفویض نمودند نیم شب در خلوت طلبیده
وآنچه باید ارشاد فرموده رخصت کرده چنانچه همان ساعت در سرای ابادت [illegible] در آمده لهذا نوشته میشود که آن
برخوردار رخت پوشیدنی و فرش و دیگر اشیا که برای همراهی مطلوب ست بموجب اظهار مهر محمد پیاده نزد دو
شتاب شتاب بفرستند **مراسله بیست و دوم** بخدمت مقرب [illegible] مقبول بارگاه صمدانی

۲۹

ضیابخش و لمعای سیادت پناه لطف الله قادری از طرف اقبال و معالی پناه میان محمد حاتم مشتمل بر ترک کاف تحریر یافت
پیر روشن ضمیر سلامت چه در سال هفده از چند سال هوای اسلام در سر دارد و او وسیلتی میخواهد تا بواسطه آن بخشش
انعام تب بعنوان مناسب بعرض اقدس و اعلی رسیده باعث عفو جرائم و صنایع ناتمام او شود لهذا باین سعادت
عظمی مشرف شده بجلای آستان قدسی در آید تقصیرات و خطایای او هرچند از حد افراط رسیده است بعضی از اعیان و
مقربان را برای عرض انعقد منجرات نمی شود لهذا اراده خاطر او در عقده تاخیر افتاد چون سخن الا ای آن مقتدای
غنی و فقیر پیش ایستادهای پایه سریر تاثیر تمام دارد توجه فرموده آن حضرت مقتدا را بعرض رسانند
تا خواهش باطن او بعرصه ظهور در آید آفتاب هدایت تابنده و پاینده باد هر اسله بیست و سوم
مشتمل بر ترک لام تحریر یافت بر ضمیر منیر زبده خاندان مصطفوی اسوه دودمان مرتضوی صدر نشین بزم عزت و تمکین
میر حسین محمد امین پوشیده و پنهان نماند که پیرزاده نوشته شیخ محمد فیروز ظاهر شد که دزدان نکوهیده سیر تاریخ
دوم شهر حبیب موضع ظفر پور را از تصرف کسان مشیخت و شرافت پناه محمد نواز بر آورده خود با هر دو مرهم بسیاری
دران موضع استقامت ورزیدند صباح آن شیخ مذکور بران موضع تاخت نموده دزدان مرقوم را محاصره
کرد از طرفین جنگ عظیم درمیان است فقیر بمجرد استماع این خبر جراحت اثر رسیده ان دیات سابقی خود خوانده بخوا
کرد و انچه صواب شود درین اثنا استماع رفت که مفسدان نکبت شعار و شب از ده بر آمده آواره دشت
ادبار شدند هنگام بر آمدن جمعی کثیر از ستمگران شقاوت شیم کشته و اسیر شدند بنابر آن مرقوم شده نیاز بیگر دو
که اگر خبر فتح مقرون بصدق باشد و خدمت شیخ صاحب مبارکباد رسانند و در صورتیکه هنوز جنگ قائم باشد
شتابند الهی و بسنگه عزت در انجا رسیده شریک کارگرد شما بجهت ... باد هر اسله بیست
و چهارم بدوست لبیبل مشتمل برای به ترک میم ترقیم یافت چهره بروزگار خجسته آثار عنوان نسخه دوستدار
فهرست جریده هوشیاری روشن عقل ستوده رای مشتوکه رای بعنایت فضل حضرت واهب عطایا و بخشاینده فراوان
اشتیاق که اگر نویسندگان آفاق باتفاق گرد آیند هرگز سیاق و سباق آن دفتری پایان پی نبرند موضع و
یادکه پایباقی بیگه شاه پور و غیره که وزارت و عوالی دستگاه دیوان صاحب قبله با جاره هوا خواه داده بود چند
بعنایت الهی بر طبق قرار داد زر آنجا رسانیده شد و الحال یکسال نو در رسیده ترصد است که آن نصیر الاحیا نوعی

سعی و کوشش بکار برند که بدستور سابق پاییاقی آن پرگنات بعهده دو تعلقه تفویض یافته زیاده چه نگاشته آید

مراسلهٔ بست و پنجم مشتمل بر ترک نون بخدمت معدن شفقت و اخلاق شیخ خدا بخش تحریر یافت استظهارا مجد و ما خدمت بخشیگری صوبهٔ اوده بسیادت و عوالی مرتبت میر صلابت که فقیر را در خدمت مشار الیه از قدیم دوستی است از حضور پرنور سرور مقرر گردیده و میر موصوف که بدلیه کوتره رسیده دریکله بهواخواه فرود آمده بعد ملاقات یکدیگر ظاهر شد که موصی الیه را بیشتر دست مطلوب است خیر طلب جوهر لیاقت و کار پردازی ساعی ظاهر ساخته مشتاق کرده لهذا التصدیع میدهد که اگر اراده جاگیری در خاطر شریف باشد زود باید رسید والسلام

مراسلهٔ بست و ششم به زبدهٔ دانایان شیخ نعمت الله به ترک واو تحریر یافت ملاذ احبا اعتضاد اشنیده شد که بهاری نام شخصی در قصبهٔ باڑی پیدا شده باظهار آنکه من کیمیاگرم مردم بسیار را فریفته تر ساخته حتی که آن عجوزها سرغبت با آن بد نهاد اعتقادی بهم رسانیده اند از انجا که مشار الیه مردی دغاباز است چنانچه پیش از این در بلدهٔ بریلی مبلغی کلی از برادران خان عالیشان صالح خان متصرف شده گریخته رفته باید که آن استظهار زینهار از دست آن مکار بجام دغا نه نشیند بلکه مردم دیگر را از ضمن آگاه سازند تا احدی چیزی یا پشیزی بامید کیمیا بآن عیار سراپا ریا داده ضائع نکند زیاده زیاده است **مراسلهٔ بست و هفتم** بخدمت شفیق ذو الاحترام شیخ محمد نظام به ترک ها ۳۰

تحریر یافت فیض بخشا عالی نشانا در سلا از نوشتجات اخلاص اساس شیوه داس معلوم شد که میر محمد باقی خدمت کروریدی پرگنات پاییاقی سرکار باقی آباد که از حضور لامع النور محمد رضوی برادر فدوی مقرر است بناصیکی از آشنایان خود میگیرد مرتی وزارت و عوالی نیابت نیز بر آنست از انجاکه این نحیف را در خدمت دیوان صاحب چندان عبودیت و روشناسی نیست و محض بر الطاف آن مراد بخش نامرادان نازان و شادان میباشد امیدوار است که در ینباب نوعی طریق الطاف سعی مرعی گردد که خدمت آن محال به برادر عقیدت سگال بحال باشد عمر و دولت در ترقی و تزاید باد **مراسلهٔ بست و هشتم** به ترک با تحریر یافت عروس مطالب و مقاصد هم آغوش بالا و مهربان استظهار دوستان خواجه محمد خان باد بعد الوف شوق و صنوف آرزو مکشوف خاطر عاطر آنکه در ان هنگام مخلص مستهام بحکومت پرگنه نگرام استقامت داشت مبلغ پانصد پول هر دوان بعض ده هات بوعدهٔ چهار ماه ستکروان داده بود اتفاقاً در همان اثنا مدار آن پرگنه از عزل هواخواه بعهدهٔ رفعت و شرافت پناه خواجه محمد ماه تعلق گرفته

خواجه مذکور قرار داده بودند که مبلغ مسطور بر وعدهٔ مذکور بمعرض وصول در آورده رسانده خواهد شد بعد از آن توجه

نکردند الحال که محال مرقوم باهتمام خدام والامقام در آمده ابرام آنست که بیلازمان امر شود که آن زر را

برسانند که از کرم عام دور نخواهد بود والسلام **قسم سوم در رقعات رقعهٔ اول** مشتمل بر صنعت

تجنیس لفظی واجب الوجود وجود فائض الجود آن بهمن چمن وداد تاب آفتاب بینش خداداد سرمایهٔ سداد و

صلاح محمد صلاح را بر بساط انبساط جلوه گر داراد بعد دعای مدعا آنکه وصول نامهٔ نامی موجب حصول شادمانی

گردید و مضمون مندرجه درجهٔ وضوح یافت حسب ارشاد آن شمشاد حدیقهٔ وداد یک تهان کمخاب

خریده بدست عبد الرسول مرسول ساخته امید که بهمین منوال یاد آوری که مرآت آئینهٔ صفا و مهجوران

بصدور آن پرنور خواهد شد آرام بخش این مسکین بی تسکین باشند **رقعهٔ دوم** مشتمل بر صنعت لفظ غیر

منقوط و احداث مهد رسم وداد طرهٔ عمامهٔ سداد محمد عماد را همواره مسرور داراد دعا و سلام محمد اسلام مطالعه

آمده معلوم دل معصوم گردد که داور داد ار مهر که راوح آگاه داد او وصول اصل مدعا در کار هردم ادراک

کرده الحمد لله که دل مکرم در کل امور اطلاع دارد الدعا که حامل مراسله محمد کامل آماده درگاه والا کرده و در هر علم

کمال دارد آمال که در یاد او رسم کرم صادر گردد که مراد او در عرصهٔ حصول رسد **رقعهٔ سوم** مشتمل بر حروف منقطع

داور داور آن آرام دل دوران را از آزار دوران دور داراد ازدوری آن ورق ورد و داد در وح

و دل درد و آه زار و رخ زرد دارد **بیت** زار زرد م زدرد دوری او * درد دل دار زرد دار و دوری او

رب و دود زود آن دل دارم یاد آرم که از دوری آن روی درد دل رود **فرد** دارم آه و زاری از دوری

او * ذوق دل زان روی دارم آرزو * **رقعهٔ چهارم** مشتمل بر الفاظ موصل بدوستی که تسبیح فرستاده بود تحریر

یافت صحیفهٔ لطیفه مجموعهٔ خلت شمع محفل محبت شیخ محمد شفیق مع یک تسبیح عقیق پیش بخش تحیف محمد عطیف

گشت چشم که تا نیل صحبت بهجت همیشه همین نمط به تسطیر خط به حب یکتا منبسط کنند **رقعهٔ پنجم** مشتمل بر صنعت

واسع الشفقتین بدیهی از خواندنش لب بلب نرسد تحریر یافت ایزد تعالی آن والا گوهر عالی نژاد ستوده سیر خجسته

نهاد شیخ سجاد را از نیرنگی روزگار و ناهنجاری دور دوار در حراست خویش داشته شاد و خوشوقت داراد

آرزوی دیدار کثیر از آنست که در تحریر آید و شوق لقای زیاد از آنکه دهان در شرح آن کشاید خصوصا

در نخوالانسان کسان استظهاری شیخ احسان ظاهر شد که ایشان در شهر شوال جهت دیدن دوستان
خیرسگال راهی آن نواحی خواهند شد خواهش دل صدچندان گشته و استیلای خاطر از اندازه گذشته آری
فرد وعده وصل چون شود نزدیک + آتش شوق تیزتر گردد + توقع آنست که در خور اراده خاطر خطیر
دیار دوستان را رشک گلستان سازند و خستگی دلها را از داروی وصل زایل گردانند زیاده زیاده است
رقعه ششم مشتمل بر صنعتی که در خواندن لب بلب نرسد ملاذ مهربان معاذ مخلصان میان محمد خان پیوسته
مشمول مراحم ملک المنان باشند مکتوب مرغوب مسرت اسلوب مصحوب محمد محبوب آمده بهجت بخشید برای
مطلب محمد معصوم که مرقوم بود موافق ایمای بهجت سرانجام مینماید متوقع که همین نمط بترقیم مکاتبات انبساط
شمیم ابتهاج بخش محبان صمیم باشند بیشتر مبادرت ننمود رقعه هفتم مشتمل الفاظ دامن دامن تحفه ابن اشفاق
معدن اخلاق شیخ آفاق محروس فضل حضرت خالق علی الاطلاق باشند پس از آرزوی بی پایان و اشتیاق
فراوان مرفوع باطن فیض مواطن مینماید از آن روز که آن گل خندان ریاض فرزانگی از مجلس یاران یکدل
مرتحل بجای غربت شد دل یکرنگان چمن یکرنگی چون تن بجان برهرگی گزیده بلکه جمیع ساکنان این باغ
را روح از تن رسید بیت چو آن جان جهان دامن کشان شد از چمن بیرون + روان شد جان مرغان
چمن گوئی ز تن بیرون + مهیمن متعال سببی سازد که بفرحی و فرخندگی آمدن آن مسیح آفاق باین سرزمین اتفاق
افتد تا افسردگان وادی فراق از وصال جان بخش آن والانقش زندگی و تازگی از سر گیرند رقعه هشتم
برادر سعادت نقش شیخ خدا بخش مشتمل بر صنعتی که نقطه حروفش بالا باشد سعادت مندا کامگارا مدت دو ماه
گذشت و شهامت دستگاه حسن خان [illegible] شد از خدمت امانت سرکار هند معزول شده انتظار آمدن عامل نو که
از حضور موفور السرور مقرر گشته دارند و الحال از نوشته اخصا دوستان محمد زمان ظاهر شد که عامل مذکور
در مقام فیروزآباد عارضه [illegible] درگذشت لهذا از آن کامگار ترصد هست که از محمد زمان استفسار نموده مفصل
مرقوم سازند تا معلوم شود که سانحه مسطور از کدام طرف مسموع شد و السلام رقعه نهم بخدمت شیخ محمد حسین
مشتمل بر صنعتی که نقطه حروفش پایین باشد صاحبا امیدگاها مراسله سامی و رساله گرامی بورود مسعود رسید موجب
طیب و سرور گردیده در باب سید محمد داراب که مسطور بود حسب الایمای عالی مسیر مصدر [illegible]

مدار المهام سرکار گوهر دریای کرم سپهر مجد اکرم سپهر امید کلی دارد که چاکری موی الیه بطوریکه باید میسر آید والسلام
رقعهٔ نهم بعدن اتحاد شیخ الهداد مشتمل بر صنعت ذو بحرین ابیات ای گل پاکیزه باغ وداد ای دل
دانای تو مخفی مباد کز غم هجران تو دل شاد نیست کشور دل بی رخت آباد نیست خواب شد از دیده
و طاقت ز تن رنگ شد از چهره و نطق از دهن لاجرم از حضرت عز و جلال دو سه هم این است امید
و سؤال که دهاد وصل تو عیش و سرور برده بحیرت کشد از پیش دور تا دهم صحبت تو دارم رجا کز ره
الطاف و ز روی وفا یاد کن از نامه و پیغام خویش شاد کن از رقعه ارقام خویش رقعهٔ یازدهم
بخدمت ملا ناظم سخندانی شیخ سبحانی مشتمل بر صنعت نظم و نثر ابیات دلنواز افتد آیینا چاره ساز
علو وقت آگینا مدتی شد که از جناب شریف خط سامی باین نحیف ضعیف نرسیده از خبر شب و روز
خاطر دوستان عور انوره شدت و سوز میکشد سیاه که یکبار آن ستوده صفات آخر [illegible] بی حنا
بود این نه آیین آشنائی بوده بلکه بیگانگی است بعد ازین چشم زان ادیب محفل تمکین دانکه از نامه یاد
باید تا دل خسته در انشا ما آید رقعهٔ دوازدهم بیار کتا محمد عطا که لفظ گوش بهم آمده فخر پرورا
دانش گستر از آن وقتیکه خبر آزار گوش آن سرگروه دانایان هنر نیوش بگوش این مخلص حلقه بگوش رسیده قرار
و آرام مطلق از گوشه خاطر رمیده و تن مانند گوشه های کمان خمیده بیت گوش تو شنیده ام که دردی دارد
در دل من مگر بگوش تو رسید سمیع بی گوش تقدس و تعالی دعای گوشه نشینان گوش نا دادی بگوش
اجابت اصغا نموده آن گوشوار مجدیده هر دمی را از گوشمال زمانه مصون دارد و زود مژده شفا بگوش این
گوشه گرفته با وفا رساناد تا مشاطهٔ تقدیر لایزالی در آرایش عرائس ایام و لیالی است گوش حال عالی گوشواره
خرمی و خوشحالی مزین و محلی باد رقعهٔ سیزدهم مشتمل بر صنعتی که لفظ لب بهم آمده ساقی ایام جام آرزوی
آن خنده لب فرخنده روی شمس عارض شفقت موی را که لب لطافت از لطافت لب او خندان است شکرین لبانا
برشک لبش لب حسرت بدندان بباده عیش و طرب لبالب دارادا [illegible] جان بلب رسید
خونین از چشم چون لب انهار روان گردید خالق لب و دندان سببی سازد که لب در دندان مفارقت آن
بسته لب و نار دندان زود هم خندان گردد فرد [illegible] انگشتی بر لب [illegible] جان بلب

رسیده را تا رفع حجاب دوری ترقب آنست که آیینهٔ قلب مهجوران دلفگار را که از غلبهٔ زنگار فراق تیره و تار است بمصقلهٔ یادآوری رشک آیینهٔ حلب بسازند یک سر لب گردان که حسب طلب نحیر طلب شمشیرخان افغان از مشرق آمده بود مصحوب کلب علی برای آن کمان ابرو و تیر مژگان ابلاغ یافته زیاده ازین جز مدعا لب گشادن بی ادبی ست لب مطلب آن لبیب ایام چون لب گل به نسیم بهار متبسم باد

رقعهٔ چهاردهم

به محمد یعقوب مشتمل بتواتر لفظ نواز تحریر یافت سرفراز دوست نواز ازان باز که گردون دون نواز این بی نوا را از بزم آن یار جان نواز جدا انداخته غم فراوان در کلبهٔ باطن نوازنده حال این بی نوا زیر کرده چنانچه حالتیکه از مفارقت آن دوست سراپا ناز برین نیازمند میگذرد از لسان سعادت طراز محمد نواز ظاهر خواهد شد آمال که تا حق مسکین نواز بملاقات شریف بنوازد و بنوازش مکاتبات بهجت نواز مسرور دارند در انبساط بر روی آن یگانهٔ زمانه واز باد الحمد لله والمنه که رسالهٔ غریب که بانشای محبت موسوم گردید بعنوان پسندیده و آیین برگزیده صورت اتمام پذیرفت و این صحیفهٔ بی نظیر که بصنعتهای بدیع مرقوم شده و بطریق خوب و اسلوب مرغوب پایهٔ اتمام یافت هر خطش به نمطی دیگر زیباست و هر مکتوبش بتقسیمی علیحده رونماست مهیمن متعال فیاض تا انقراض زمان و زمین این ریاض رنگین را بهار قبول دلهای فطانت آگین تازه و ریان دارد

قطعهٔ تاریخ مصنف

صد شکر کز عنایت دادار ذوالجلال	شد ختم این رسالهٔ رنگین و جانفزا
از بهر سال او چو بکردم تاملی	دانش بگفت نسخهٔ والای دلکشا

قطعهٔ تاریخ از حافظ محمد نور الله تلمیذ جناب منشی خواجه عزیز الدین صاحب عزیز

انشای عجیب چون شد در طبع	گردید بطرز تازه موضوع	ایضا	دل یا ختم از عجب بیالش	انشای عجیب گشت مطبوع ۱۲۹۱ھ
عجب انشای دلکش طبع گردید	که نثرش هست چون نظم ثریا		رقم زد سال طبعش خامهٔ نور	چه این ترجمات شد مطبوع زیبا ۱۲۹۱ھ

وجه مهر و دستخط بر خاتمه

برای سند این حق که کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی ست مهر و دستخط مهتمم در آخرش ثبت نموده شد

محمد روشن خان حنفی [illegible]
محمد عبدالرحمن بن حاجی

ج ۳۳۲ ف ۸۹۱۴۵۲۴۶
ن ۳۰ ۳۱۳م

انشائے عجیب

Date	No.	Date	No.